

یادداشت‌هایی باژگون دربارهٔ تاریخ و باستان‌شناسی دورهٔ ماد

مهرداد ملک‌زاده

اشاره

چندین و چند ماه پیش از این، دوست محترم آقای مرتضی حصری - دانش‌آموخته رشته باستان‌شناسی دانشگاه تهران و دانشجوی دورهٔ دکترای همین رشته در دانشگاه مونستر آلمان - که گویا از میزان اشتیاق من نسبت به نوشته‌های تاریخی و باستان‌شناسی مربوط به دورهٔ ماد آگاهی داشت، هنگام ملاقاتی در مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، چاپ مقاله‌ای نو را در این باب نویدم داد؛ انتظارم چندی پیش با انتشار هفتمین شماره باستان‌پژوهی به پایان رسید و نوشته کوتاه او را با نام «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد» در این مجله (باستان‌پژوهی، سال دوم، شماره ۷، زمستان ۱۳۷۸ [تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۷۹])، ص ۸-۶ دیدم و خواندم.

و اینک در مقاله حاضر که به استقبالی از عنوان نوشته آقای حصری و با اشارتی کنایی به ساختار هم آن مقاله، «یادداشت‌هایی باژگون دربارهٔ تاریخ و باستان‌شناسی دورهٔ ماد»^۱ نام گرفته است، به بررسی یادداشت‌های او خواهیم پرداخت؛ چه آنکه نوشته‌های «مادپژوهی» به زبان فارسی بسی کم‌شمار است و نقد این مقاله خود توفیقی است اجباری، که بر من روی نموده است.

و اما نکته بسیار مایه مسرت، و در حقیقت همان انگیزه‌ای که موجب نگارش مقاله آقای حصری و دیگر نوشته‌هایی از این دست (مانند مقاله بلند و دو بخشی «وارسی دورهٔ ماد» از آقای کامیار عبدی)^۲ شده است، همین توجه نسلی نو و جوان نویسندگان و پژوهشگران باستان‌شناسی و تاریخ، به پیچیدگیها و دشواریهای فهم و درک تاریخی و فرهنگی دورهٔ ماد است؛ پدیده‌ای که پیش از این کمتر سابقه‌ای داشته است؛^۳ و این شاید بیش از هر کس برای نگارندهٔ این سطور موجب خوشوقتی باشد، چون که محملی می‌یابد تا از میانه جمع هم‌تسلان خویش، با تنی چند از دیگر علاقه‌مندان بدین دوره گفتگوهای، هر چند تنها قلمی، داشته باشد.

دورهٔ ماد در تاریخ ایران باستان، دوره‌ای بس کم‌شناخته و بعضاً ناشناخته است؛ اساساً نادانسته‌های ما از این دوره بسی بیش از دانسته‌هایمان است؛ و همین ناآگاهی عمومی نخله‌های متفاوت و گاه

متباین ایران‌شناسی کنونی مغرب‌زمین، از ویژگیهای تاریخی و فرهنگی دورهٔ ماد، موجب رواج و رونق اندیشه‌های پسانوگرا و قرانوگرای رایج در علوم انسانی در «مادپژوهی» شده است؛ اندیشه‌هایی مبتنی بر پدیده‌های نوپدید ساختار شکنی و فراقکنی که هر پژوهش علمی امروزین را مستلزم نفی تمامی مقدمات و بدیهیات موضوع تحقیق می‌شمارد؛ یعنی ویران کردن بنایی برای بازساختن آن (۴). و از جمله، منادیان چنین عقایدی گستره «مادشناسی» را هم، به دلیل ساختار خاص این شاخه از ایران‌شناسی و ابهامات ویژه آن، عرصه مناسبی برای خویش یافته‌اند. باید گفت که در چند سال اخیر بررسی نظری تاریخ و باستان‌شناسی ماد شکل تازه‌ای یافته است؛ انتشار مقاله‌ای دربارهٔ تناقضات تاریخ ماد براساس روایت هروُدوتوس، دیباچهٔ چنین مباحثی شمرده می‌شود (هلم ۱۹۸۱)؛ پس از آن تشکیک‌هایی در باب باستان‌شناسی هنر مادی (ماسکارلا ۱۹۸۷ و ۱۹۹۴) و یا اصولاً تشخیص بقایای فرهنگ مادی مادان در داده‌های باستان‌شناسی پدید آمد (جینیو ۱۹۸۶ و ۱۹۹۵)؛ سپس نظریاتی نو دربارهٔ گاهنگاری پادشاهی ماد (براون ۱۹۸۸) مطرح گشت، و نوشته‌هایی دیگر نیز در نقد انگاره‌های پژوهشگران سنتگرای پیشین و به ویژه با تردید در وجود ساختار حکومتی «امپراتوری ماد» (سانسیسی ویردنبورگ ۱۹۸۸ و ۱۹۹۴) منتشر شد؛ و اینها جملگی نشانی از رهیافت جدید پُراپه‌امی به شناخت دورهٔ ماد است.

در واقع انتشار مقالاتی مانند «وارسی دورهٔ ماد» (عبدی ۳-۱۳۷۲)، «یادداشت‌های مادی ۱: جایگاه مادها در تاریخ ایران» (ملکزاده ۱۳۷۶)، و اکنون «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد» (حصری ۱۳۷۸)، که به قصد طرح مسئله - و مسلماً نه با ادعای حل مشکل - نوشته شده، نشانه‌هایی روشن است از واکنش‌های مثبت و یا منفی مجامع علمی امروز ما نسبت به همین موج تازهٔ اندیشه‌ها و پژوهش‌های مغرب‌زمینی. انتشار چنین مقالاتی همچنین پاسخ به نیازهای جامعهٔ پژوهشی ذاتاً سنتگرای ماست، و فراخوان نسلی دیگری از پژوهشگران که در کنار نسل پیشین خواهند باید، به دگرگونه اندیشیدن. حال در این میان گروهی در نوشته‌های خود پیرو سرسخت اندیشه‌های نوگرایانه به نظر می‌رسند

نشانی از آن سنت نامیوم باستان‌شناسی ما، یعنی نوشتن و تانوشتن؛ آن بلایی که دامان باستان‌شناسی ما را بسی سخت گرفته است؛ بحران تألیف و نقصان تولید متن مکتوب؛ چه از قدیم گفته‌اند که کار نیکو کردن از پُر کردن است و ما در باستان‌شناسی خود کار نیکوی بسیاری نکرده‌ایم، چون تاکنون درباره باستان‌شناسی ایران بسیار بسیار کم نوشته‌ایم!

باستان‌شناسان، زبان‌شناسان، و زبان مادی

در دومین بند از مقاله خویش، نویسنده ما چنین آورده است: «بر اساس مدارک زبان‌شناسانه، ما هیچگونه مدرکی در خصوص زبان و خط مادی در اختیار نداریم...» (حصاری، همان، ص ۶، ستون اول، سطر ۸-۶)؛ در این عبارت نخست می‌باید «مدارک زبان‌شناسانه» را به «مدارک باستان‌شناسانه» تغییر دهیم، چون همان‌گونه که خود ایشان بلافاصله علاوه کرده است «... در داده‌های [زبانهای] ایلامی و فارسی باستان به [شواهدی از] آن [زبان مادی] برمی‌خوریم»؛ و مسئله دقیقاً چنین است که آری تا به امروز هیچ‌گونه مدارک «باستان‌شناختی» در باب زبان مادی باستان یافت نشده است، یعنی باستان‌شناسان در کاوشهای خود حتی یک کتیبه، یک خط نوشته به زبان مادی باستان به دست نیاورده‌اند، ولی مدارک «زبان‌شناختی» بسیاری در باب زبان مادها در دست داریم و آن مدارک همانا تجزیه و تحلیل‌های زبان‌شناسان است.

در توضیح باید گفت که زبان‌شناسان، زبانهای ایرانی از گذشته‌های دور تاکنون را به شاخه‌ها و دسته‌های گونه‌گونی تقسیم کرده‌اند؛ دو پاره اساسی، زبانهای ایرانی غربی و ایرانی شرقی است. زبان پارسی باستان که آن را از طریق سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان می‌شناسیم یکی از دسته زبانهای ایرانی باستان غربی جنوبی است. زبان‌شناسان همچنین به وجود زبانی دیگر به نام زبان مادی باستان قایل هستند که شواهدی از آن، مانند برخی واژه‌ها، نامها و ساختهای دستوری در کتیبه‌های آشوری، روایات نویسندگان متقدم (کلاسیک) یونانی و لاتین، و تحلیل صرفی - نحوی پارسی باستان قابل شناسایی است (کاملترین بازسازی زبان‌شناختی از زبان مادی باستان در رساله مایره‌فهر ۱۹۶۸ مندرج است). این زبان مادی باستان یکی از دسته زبانهای ایرانی باستان غربی شمالی شمرده می‌شود (بنگرید به: اشمیت ۱۹۹۰). که پیوندهای مستحکمی با پارسی باستان - نیای بازسازی شده زبان پهلوی اشکانی (- پارسی میانه از دسته زبانهای ایرانی میانه غربی) - داشته است (بنگرید به: درسدن ۱۹۷۰، ص ۱۶). درست این است که مادها و پارسیا هر دو در ایران غربی، در شمال و جنوب این ناحیه، ساکن بودند و به همین دلیل به دسته زبانهای ایرانی باستان غربی شمالی و جنوبی تکلم می‌کردند؛ اما پهلوی اشکانی، زبان ایران به روزگار سلاله اشکانیان پارسی - با اینکه پارتیان از مردمان نواحی شمال شرقی فلات ایران بودند - یکی از دسته زبانهای ایرانی میانه غربی شمالی است و بدین جهت به تمامی با زبان بازسازی شده مادی میانه یکسانی می‌یابد (درباره ارتباط مادی و پارسی بنگرید به: هر تسفلد ۱۹۳۵). بدین سان به نظر می‌رسد که پارسی باستان به تنهایی موجب پارسی میانه نبوده، که در فرایند دگرگونی زبان اهل شمال غرب و نیمه غربی فلات ایران - یعنی همانا ماژان - زبان پارسی میانه و زبان مادی میانه هر دو به یک اندازه سهم داشته (نیز برای یافته‌هایی از چیزی که شاید بتوان آن را همان مادی میانه خواند بنگرید به: مکتزی ۱۹۵۹).

و اما این خود زبان پهلوی اشکانی یا پارسی میانه (- مادی میانه) است که در شکل‌گیری ادب و زبان رسمی پهلوی ساسانی، همپهلویا زبان پارسی میانه مشارکت داشته است. مگر نه این است که برخی واژگان زبان پارسی نو ریشه در پهلوی اشکانی (- پارسی میانه) دارد و نه در پهلوی ساسانی (- پارسی میانه)، برای مثال صورت دو گانه واژه‌های «پور»

(برای مثال عبدی، همان مقاله)، بعضی گویا میانه‌روتر هستند (برای مثال حصاری، همان مقاله) و برخی خویشتن را برای پذیرفتن اندیشه‌های نوپدید مجبور به شکستن قواعد بدین نمی‌دانند (بنگرید به: ملکزاده، همان مقاله). این یادآوری از آن روی لازم می‌نمود که شاید برای بیشترینه جمع مخاطبان ما انگیزه‌های بزنوشتن و بازنوشتن مقالاتی از این قبیل، چندان روشن نباشد.

درباره ساختار نقد و بررسی حاضر هم، این تذکر لازم است که علاوه بر مسایل انتقادی طرح شده، در برابر هر سرفصل از مقاله آقای حصاری یک عنوان نزدیک بدان انتخاب شده و ذیل آن به تحلیل مباحث ایشان پرداخته‌ایم؛ برای نمونه در مقاله «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی مادی»، سرفصلی به نام «نیروی نظامی ماد» هست که در ازای آن در «یادداشت‌هایی بازگون درباره تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد»، سرفصل «سپاه مادان» آمده؛ و یا به ازای سرفصل‌های «لباس ماد» و «سرانجام ماد» در مقاله مورد نقد، در این نوشته سرفصل‌های «پوشاک مادی» و «رفتادن پادشاهی ماد» درج شده است، که گاه بتاثر ضرورت از سرفصل اصلی هم مفصلتر شده است؛ و بدین ترتیب ما یادداشت‌هایی را - در حقیقت - به قصد نمایاندن بازگویی آن یادداشت‌های دیگر بزنوشته‌ایم.

و اما آنچه از ابتدا تذکرش بایسته است، اینکه «یادداشت‌هایی بازگون درباره تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد» فقط و فقط نقد «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد» است و نه چیزی دیگر. این مقاله تنها به قصد بررسی آن مقاله دیگر نوشته شده و ما را در اینجا اصولاً با شخصی آقای حصاری کاری نیست، هر چه هست انتقاد از نوشته ایشان است و پس. صد حیف که سنت بسیار تا بسیار پسندیده نقدنویسی در ادب امروزینه ما چندان پذیرفته نیست. و البته این نیست، مگر به دلیل عدم وجود روح انتقادنویسی و روح انتقادپذیری نزد ما ...

دوره ماد در تاریخ و تمدن ایرانی

از همان آغاز و از بند نخست مقاله آقای حصاری در می‌یابیم که با این نوشته مشکل خواهیم داشت؛ در اینجا نویسنده ما چنین آورده است (حصاری ۱۳۷۸، ص ۶، ستون اول، سطر ۱):

در خصوص «باستان‌شناسی و تاریخ ماد» در مقایسه با سایر تمدنهای ایرانی اطلاعات اندکی در اختیار است ...

شاید گروهی که بسی سهل‌گیرتر و زودارتر از ما یابند، در اینجا بر ما خرده گیرند که مته بر خشخاش نهاده‌ایم، اما به راستی آیا باور می‌کنید که در یک مقاله دانشگاهی/دانشجویی، در یک متن «علمی» باستان‌شناسی که به سال ۱۳۷۹ منتشر شده است به اصطلاح «تمدنهای ایرانی» برخوردید؟ بی‌پرده باید گفت که هنگام برخورد با چنین اصطلاحاتی در یک متن علمی آموزشی بی‌درنگ متوجه می‌شویم که نویسنده از بافت نثر علمی زمانه ما سخت بی‌خبر است؛ چون چندی است که دیگر هرگز در متنهای علمی باستان‌شناختی خود، برای موصوف ساختن فرهنگهای ایرانی، از تعبیر رنگ و رو رفته، و کهنه شده «تمدن» استفاده نمی‌کنیم؛ و چنین باب شده که در موارد مقتضی واژه «فرهنگ» را به کار بریم. نگران‌کننده‌تر آنکه در این موضع از مقاله آقای حصاری صحبت از دوره ماد «در مقایسه با سایر تمدنهای ایرانی» است؛ بنابراین گویا در میان تمدنهای ایرانی، «تمدن ماد» هم داشته‌ایم (و نه تمدن ایرانی در دوره مادها)؛ آری باورکردنش کمی دشوار است اما گویا نویسنده ما در دل تمدن ایرانی، چندین و چند تمدن دیگر هم می‌شناسد که یکی را از آن میان با سایرین مقایسه می‌کند. در حقیقت او با به کار بردن همین اصطلاح مُندرس شده و در جای نامناسب نشان داده که تا چه اندازه نثر علمی فارسی باستان‌شناسی را می‌شناسد - و یا نمی‌شناسد - و این نیست مگر

مثلاً اشاراتی به تاریخ ایران‌زمین در آن «یک بخش آموزشی برای یونانیان» باشد.

نویسنده ما سپس چنین نوشته است: «... در حال حاضر مورخان جدید ادعای هروودت را فاقد ارزش علمی معرفی کرده‌اند» (حصاری، پیش‌گفته، ص ۶، ستون اول، سطر ۱۳-۱۲)؛ باید پرسید که یعنی چه؟ صحبت از کدام «ادعا»ست، هروودتوس چه ادعایی کرده است؟ که آن ادعا «فاقد ارزش علمی» است؛ توجه کنید که پاره‌ای از عبارات این نوشته به ظاهر معنایی دارد، ولی هنگامی که آنها را موشکافانه تحلیل کنیم در فهم منظور نویسنده سخت دچار مشکل می‌شویم، نویسنده ما توجه نمی‌کند که نخست باید از ادعای فلانی بگوید و سپس آن ادعا را «فاقد ارزش علمی» بنامد. جالب آن است که نویسنده ما از قول «مورخان جدید» نوشته هروودتوس را «فاقد ارزش علمی» می‌شمرد، ولی بلافاصله خودش سراسر تاریخ ماد را بر مبنای تواریخ او باز می‌نویسد، و از «دیوکسی»؟!؛ «کیا کسار» و «استیاگ» - که نام‌های قهرمانان مادی نوشته هروودتوس هستند - می‌گوید، نتیجه آنکه گویا که آقای حصاری - رد را از مورخان - و یا باستان‌شناسان - «جدید» نمی‌داند!

پس از آن به یک‌باره و بی‌مقدمه نوشته هروودتوس رها می‌شود، و نویسنده ما به سراغ آشوریان می‌رود: «... در منابع آشوری ما با نام مادها مواجه می‌گردیم»؛ از قدیم‌ترین موارد اشارات متون آشوری به مردان و مربوط به زمان شلمنصر سوم (۸۵۸ تا ۸۲۴ ق م) [او «شلمانسر» نوشته است] می‌گوید، و از دوره شمش‌آدد پنجم (۸۲۴ تا ۸۱۰ ق م) [او «شمشی‌آدد» نوشته است]، بی‌آنکه از تاریخها چیزی بگوید. در حقیقت لشکرکشی شلمنصر سوم مربوط به سال ۸۲۴ ق م و لشکرکشی شمش‌آدد پنجم مربوط به سال ۸۲۰ ق م است (بسنجید با: دیاکُف، ۱۹۵۶، ص ۱۵۵ و ۱۵۹).

ماجرای جالبتر در این میان، داستان «کوه سفید» است؛ نویسنده ما در ادامه چنین آورده است: «... [در] گزارش ... لشکرکشی شمش‌آدد ... قید شده [که] مادها از ترس لشکر آشور به کوه سفید پناه برده و آشوریها منطقه را غارت و مقر حکومتی ... را با خاک یکسان کرده‌اند» (حصاری، پیش‌گفته، ص ۶، ستون اول، سطر ۱۹-۱۶)؛ بی‌گمان خواننده این نوشته به سادگی باور خواهد کرد که بر پایه یک «گزارش» آشوری در خاک مادستان کوهی با نام «کوه سفید» وجود داشته است، در حالی که اساساً چنین نیست؛ شاید نویسنده ما نداند که این‌گونه نام‌های جغرافیایی تا چه اندازه ممکن است برای علاقه‌مندان به جغرافیای تاریخی جذاب و هم‌گمراه‌کننده باشد؛ اما باید تذکر داد که بر اساس تحلیل متن شناختی فحوای آن «گزارش» آشوری که هم‌اکنون عبارت است از نبشته تک‌سنگ (Monolith Inscription) یادمان شمش‌آدد پنجم، شرح لشکرکشی سوم وی (بنگرید به: لوکنیل، ۱۹۲۶، بند ۷۲۰، ص ۲۵۷)، صحبت از گریختن مردان به «کوهی سفید [پوش]» در میان است، و باید متن را چنین تعبیر کرد که مادها به «کوههای پُربرف» پناه جستند؛ کما اینکه دیاکُف که از آگاهترین پژوهندگان به کُنه معنی نبشته‌های آشوری بود، چنین کرده است (بنگرید به: دیاکُف، ۱۹۵۶، ص ۱۵۹).

سپس بار دیگر نویسنده ما بر خوانندگان خود آگاهیهای بس ارزشمندی عرضه می‌کند، می‌نویسد: «مهمترین منبع آشوری سالنامه سارگن دوم Sargon می‌باشد که در سال ۷۱۵ پیش از میلاد نگاشته شده و در این سالنامه نام فرماندار شهر «مانا» که آنرا با «دیوکسی» یکی می‌دانند ذکر گردیده است» (حصاری، پیش‌گفته، ص ۶، ستون اول، سطر ۲۲-۱۹)؛ نخست باید توضیح داد که سارگن دوم (۷۲۱ تا ۷۰۵ ق م) پادشاه آشوری بیش از هفت بار (در سالهای ۷۱۹، ۷۱۶، ۷۱۵، ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۰۸، ۷۰۶ و ۷۰۵ ق م) به خاک ماد لشکر کشید (بنگرید به: دیاکُف، ۱۹۵۶، ص

پارتی تبار را بسنجید با «پسر» پارسی تبار و یا بسیاری از این دست. بر اساس مقایسات زبان‌شناختی، گمان بر این است که در تکوین زبان رسمی رایج در ایران هخامنشی نیز افزون بر پارسی باستان ایرانیان جنوب غرب فلات، مادی باستان ایرانیان شمالی غرب فلات هم سهم بسیار داشته است (برای شباهتها و اختلافات میان مادی و پارسی بنگرید به: گرتیویچ، ۱۹۶۵). به زعم بعضی زبان‌شناسان بسیاری از واژگان درباری و دیوانی کتیبه‌های هخامنشی اصل و ریشه مادی دارد، نه پارسی؛ و این نشانه‌ای است از سابقه کهنتر زبان مادی نسبت به پارسی در برآوردن نیازهای درباری و دیوانی؛ گویا که حتی پارسیها هم خود خط میخی ایرانی باستان را از مادها به عاریت گرفتند (بسنجید با: دیاکُف، ۱۹۷۰). آن گونه که برخی زبان‌شناسان زبان و خطی را که کتیبه‌های هخامنشی با آن نوشته شده است نه پارسی باستان صرف که یا مادی باستان و یا امتزاجی از این دو می‌دانند (بنگرید به: لیکو، ۱۹۷۴ و ۱۹۹۷).

این توصیف نسبتاً مفصل از دیدمان زبان‌شناسان درباره زبان مادی را - همراه با نقل نسبتاً کامل ارجاعات آن - از آن جهت آوردیم که نشان دهیم از منظر دانش زبان‌شناسی تاریخی اساساً مشکلی در باب موضوعیت «زبان مادی» وجود ندارد؛ و اگر پرسشی هست، مسئله بازشناسی و بازسازی این زبان است. و این در حالی است که از منظر دانش باستان‌شناسی - که خود را با داده‌های مادی صرف درگیر می‌سازد - یافتن بقایای این زبان تاکنون عملاً محقق نگشته است و - متأسفانه - دیدمان باستان‌شناسان (که عموماً از ارزش داده‌های زبان‌شناسی تاریخی بی‌خبر هستند) در این باب تا به امروز اصولاً انکاری بوده است. همچنین باید گفت که متأسفانه برخی محافل رسمی باستان‌شناسی ما در مواجهه با داده‌های زبان‌شناسی تاریخی، راهکار بس جالبی بر برگزیده‌اند: جبران ناآگاهی با کتمان اصل موضوع!! (و این کاری است که بعضی باستان‌شناسان با داده‌های جغرافیای تاریخی هم می‌کنند).

تواریخ هروودتوس و منابع آشوری

آقای حصاری در سرفصل «هروودت و مسأله هگمتانه» نخست به معرفی نوشته هروودتوس می‌پردازد و می‌نویسد: «تاریخ هروودت ... در اصل یک منبع برای تاریخ یونان است و اگر صحبتی از شرق در این کتاب مطرح می‌شود صرفاً یک بخش آموزشی برای یونانیان است ...» (حصاری، پیش‌گفته، ص ۶، ستون اول، سطر ۱۲-۱۰). در اینجا ضمن اینکه باید به صراحت گفت که عبارت «... صرفاً یک بخش آموزشی برای یونانیان است ...» هیچ معنای محصلی ندارد؛ باید افزود که به هیچ وجه چنان نیست که ایشان نوشته‌اند؛ این درست که تواریخ هروودتوس، تاریخ مشرق‌زمین نیست، اما این کتاب همچنین، صرفاً تاریخ یونان‌زمین هم نیست؛ اگر نویسنده ما فقط به نقل قولی از فلانی و یا بهمانی اکتفا نمی‌کرد (بی‌نوشت ۲ مقاله) و خودش شخصاً سری به کتاب تواریخ می‌زد، چنین نمی‌نوشت (۱). هروودتوس صراحتاً در بند آغازین کتاب یکم از مجموعه کتب نه گانه تواریخ - که به افتخار ایزدبانوی یونانی تاریخ، کلیو (Clio) نامیده شده - چنین نوشته است:

هروودتوس هالیکارناسوسی از نبشتن این اوراق که شامل تبعات اوست دو مقصود دارد، نخست آنکه با ثبت و ضبط اعمال مهم هم‌میهنان خویش و همچنین مردمان آسیا، اخبار روزگاران قدیم را از خطر فراموشی حفظ کند، دیگر اینکه به ویژه روشن سازد که دشمنی و جنگ میان این دو جماعت [مغرب‌زمینی و مشرق‌زمینی] چگونه آغاز شده است.

در حقیقت هروودتوس کتاب خود را وقف داستانی جاویدان کرده است: نبرد میان شرق و غرب، و تواریخ وی ابداً تواریخ یونان‌زمین صرف نیست که

«فرماندار شهر «مانا» که آنرا با «دیوکسی» یکی می‌دانند» اشاره شده بود و مگر نه اینکه این فرماندار شهر مانا لابد به قول نویسنده ما همان دایوکوی یاغی بوده است، پس داستان برده نشدن نامش آن هم «به هیچ وجه» در منابع آشوری از کجا آمده است؟

در اینجا پس از گشت و گذاری در منابع آشوری و همان گونه که دیدید نتیجه‌گیریهای محققانه، نویسنده ما به داستان هروودتوس باز می‌گردد و می‌نویسد (حصاری، پیش گفته، ص ۶، ستون دوم، سطر ۷-۲):

بنابراین با شک و تردید می‌توان دیوکسی را به عنوان بنیانگذار [پادشاهی] ماد قبول نمود چرا که وی می‌بایستی به عنوان یک پادشاه و یا حاکم بزرگ دارای مناسبات خارجی با کشورهای همسایه باشد و از آنجایی که منابع کتبی ما در متون بین‌النهرین نهفته و نام وی در متون آشوری ذکر نگردیده [مسئله] مؤسس [سلسله] ماد را که هروودت، دیوکسی نامیده [می‌توان] مورد تأمل و تفکر قرار داد.

می‌پرسیم که چه کسی گفته است که بنیادگذار سلسله پادشاهان مادی، و مثلاً همین شخص دئیوکو در منابع آشوری یا دئیوکس در روایت توارخ (که نویسنده ما مرتباً وی را «دیوکسی» می‌خواند) باید «یک پادشاه و یا حاکم بزرگ» بوده باشد تا احتمالاً «دارای مناسبات خارجی با کشورهای همسایه باشد»؛ آیا ممکن نیست آنگونه که منابع آشوری برای ما بازمی‌گویند دئیوکو را یکی از شاهکان مادی تابع پادشاهی مانا بدانیم، اوایی که فقط بعدها و بر اثر درخشش فرزندان و جانشینانش، فرزرتیش و هووخشتر، در حماسه ملی مادان - همان داستانهایی که احتمالاً مادها و پارسها برای هروودتوس بازگفته بودند - نامی بلندآوازه یافته است؟ (بسنجید با: دیاکُف ۱۹۵۶، ص ۱۷۰).

نویسنده ما در ادامه بحث به اختصار از دیگر پادشاهان ماد، از فرزرتیش [به قول او: «فره‌فرتیش»] و هووخشتر [به قول او: «کیاکسار»] می‌گوید؛ و از فتح سرزمین پارس، همان ناحیه فارس سپسین [به قول او: «پرسیس»] و از فتح نینوا می‌نویسد؛ در اینجا پس از توضیح مکرر داستان لشکرکشی‌های آشوریان به مادستان و عدم ذکر نام هگمتان در گزارشهای آشوری، نویسنده ما بحثی را مطرح می‌سازد که بسیار مهم و اساسی است، اما متأسفانه اصلاً و ابداً در باب آن موشکافی لازم نشده است؛ ای‌کاش ایشان این بخش از نوشته خویش را می‌پروراند و بسط می‌داد و به شکل مقاله‌ای مستقل ارائه می‌کرد، که پژوهشهای باستان‌شناسی و تاریخ باستان ما بیش از هر چیزی محتاج چنین مطالعات و بحثهایی نظری است؛ و آن همانا اشارتی به ساخت حکومت مادهاست؛ و آن ساختاری است که می‌توان با عنایت به سخن زبان فارسی و به ویژه مورد مشابه آن در روزگار اشکانیان پارتی، بدان نام «ملوک الطوائف» داد [البته نویسنده ما تعابیر قدرالی و فتودالی را به کار برده است] (حصاری، پیش گفته، ص ۶، ستون دوم، سطر ۲۲-۱۶):

... براساس داده‌های باستان‌شناسی در همدان و متون آشوری می‌توان حکومت مادها را به عنوان حکومت منطقه‌ای خودمختار که تحت ظابطه‌ای خاص یا همدیگر مرتبط و به صورت قدرالی سرزمین ماد را اداره می‌کردند در نظر گرفت که قلمرو غربی ماد به صورت یک شکل شدید فتودالی که حکومت بر مناطق تحت نفوذ خود را از درون قلعه‌های مستحکم پیش می‌بردند عنوان کرد. اینگونه قلاع حکومتی را می‌توان براساس نقش برجسته‌های آشوری مجسم نمود. بر این اساس نظریه هروودت را که مادها را روستا نشین معرفی کرده، واجد بررسی می‌دانم.

و صد البته پیش از هر سخن دیگر باید از آقای حصاری صراحتاً پرسید که ایشان واقعاً از کدام یک از یافته‌ها و یا داده‌های باستان‌شناختی هگمتان

(۲۰۸-۱۹۴)؛ این لشکرکشیها به قصد تسلط بر مادستان و نظارت بر مهمترین مسیر مبادلات بازرگانی فلات ایران در آن روزگار یعنی شاهراه خراسان بزرگ - که هم از خاک ماد می‌گذشت - انجام می‌شد. ولی نادانسته است که در میان هفت هشت لشکرکشی سارگن دوم چرا نویسنده ما لشکرکشی سال ۷۱۵ ق م را مهمترین می‌شمرد؟ لشکرکشی سال ۷۱۵ ق م سارگن دوم علیه اورارتو و متحدان مانایی و مادی آن بود و طی آن سپاه آشور به سرکوبی شورشیان پادشاهی مانا که به اورارتو پیوسته بودند، پرداخت؛ گفتنی است که در میان آن شورشیان، یکی از شاهکان تابع پادشاهی مانا، دئیوکو (Daiukku) نامی وجود دارد که با آنکه بیشترین پژوهندگان او را با دئیوکس (Δαϊόκξ) در روایت هروودتوس یکی می‌انگارند، اما وی هرگز فرماندار «شهر» (۱۶) مانا نبوده است؛ اصولاً باید پرسید که این «شهر» مانا کجاست؟ چون در تمامی متون آشوری و اورارتویی از سده ۸-۷ ق م صحبت از پادشاهی ماناست و شهری مانا نام وجود نداشته است.

آنگاه نویسنده ما از روزگار آسرخدون (۶۸۰ تا ۶۶۹ ق م) [او «آسارهادون» نوشته است] می‌گوید و از «یک قرارداد قیمومیت» می‌نویسد (حصاری، پیش گفته، ص ۶، ستون اول، سطر ۲۳-۲۲)، بی‌آنکه هیچ توضیحی علاوه کند، در حقیقت خواننده مقاله ایشان خود باید از پیش داستان را بداند وگرنه نوشته ایشان هیچ چیزی بدو نخواهد آموخت، بلکه فقط و فقط او را آشفته‌تر خواهد ساخت، ملاحظه کنید: «... در ضمن در یک قرارداد قیمومیت، آسارهادون نقش مادها را مشخص و حتی در پی تسخیر شهر نینوا آنرا بهتر متوجه می‌شویم...»؛ و اما داستان این است که به سال ۶۷۲ ق م شهر نینوا میزبان همایشی بس عجیب بود، در آن سال به دعوت آسرخدون هفت هشت تن از شاهکان تابع آشوریان در مادستان به نزد شاه آشور بار یافتند و با وی پیمانی بستند که پس از او حق جانشینی پسرش آشوریانی پال (۶۶۸ تا ۶۲۶ ق م) را به رسمیت بشناسند و از آن حمایت کنند (منتهای آشوری مربوط به این پیمان نامه‌ها در مقاله ایزمن به سال ۱۹۵۸ در شماره ۲۰ مجله عراق آمده است؛ نیز بنگرید به: پارپولا و واتانابه ۱۹۸۸؛ و برای دیدگاههای جدیدتر: لیورانی ۱۹۹۵).

در ادامه نویسنده ما از «یاغیگری» «رؤسای قبایل مادی» «در منطقه زاگرس در قلمرو حکومت آشور» یاد می‌کند و از جمله از دایوکو [مقصودش دئیوکو یا همان دئیوکس در توارخ است] و کاشتاریتو [مقصودش خشتریش - فرزرتیش یا همان فراترتیس در توارخ است] نام می‌برد (حصاری، پیش گفته، ص ۶، ستون اول، سطر ۲۶-۲۴)؛ اما لحن نوشته او آنجا که قهرمانان داستان هروودتوس در توارخ را یاغی می‌خواند و نبردهای آنان علیه یوغ منفور آشور را یاغیگری می‌نامد، بیشتر شبیه اعلانات رسمی امپراتوری آشور است تا نوشته یک پژوهنده ایرانی زمانه ما (۱۶)!

پس‌اتر چنین نوشته شده که «... ولی در متون آشوری به هیچ وجه نامی از هگمتانه دیده نشده است» (حصاری، پیش گفته، ص ۶، ستون دوم، سطر ۱)؛ اما نویسنده ما گویا منابع جدید مادپژوهی را نمی‌شناسد، چونکه به سال ۱۹۹۵ (حدوداً هفت سال پیش از این) یانوی مادشناس روس، یانا میدودسکایا، در مقاله‌ای به نام «آیا آشوریان هگمتان را دیده بودند؟» نشان داد که در منابع آشوری نام هگمتان برده شده است (میدودسکایا ۱۹۹۵، ص ۱۵۴-۱۵۵)؛ نیز بسنجید با: دیاکُف ۱۹۹۶، ص ۱۲).

در حقیقت جمله بالا از نوشته ایشان متممی نیز دارد که بدین صورت باید خوانده شود: «... ولی در متون آشوری به هیچ وجه ... حتی نامی از «دیوکسی» برده نشده است» (حصاری، پیش گفته، ص ۶، ستون دوم، سطر ۱-۲)؛ و آن هنگام است که خواننده در سرگشتگی با آقای نویسنده همراه می‌شود؛ و اما مگر نه اینکه چند سطر بالاتر - و البته به عنوانی مفلوط - به

یاد می‌کند آنجا که می‌نویسد: «... براساس داده‌های باستان‌شناسی در همدان ... می‌توان حکومت مادها را «فلات و یا بهمان نوع شناخت؟ اساساً پرسش این است که کاوشهای هگمتان تا به امروز چه اندازه درباره نوع حکومت مادان به ما آگاهی داده است؟ ولی گویا نویسنده ما بی‌هیچ احتیاط و ملاحظه‌ای جملات متن خود را تنظیم می‌کند! جملاتی که مطمئناً برای ایشان مسئولیتهای علمی سنگینی به بار خواهد آورد ...»

در هر حال نظام حکومت مادان تعریف خاص خود را دارد، و ما در اینجا برای رسیدن به آن تعریف نخست باید از روابط تاریخی و فرهنگی ماد و آشور بگوییم؛ شمال غربی فلات ایران - مادستان - همزمان با رشد و گسترش امپراتوری آشور - در دوره آشور نو (۹۱۱ تا ۶۰۵ ق.م) - در میانرودان شمالی، وارد دوران تاریخی جدیدی شد. برآمدن میانرودان شمالی تحت لوای آشوریان در تاریخ باستانی شرق نزدیک واقعه‌ای بسیار مهم است. درست بر خلاف میانرودان جنوبی که رونق خویش را مدیون کشاورزی وابسته به شبکه راه‌آبهای مصنوعی میان دجله و فرات بود، میانرودان شمالی استعدادی از برای کشت و زرع وسیع نداشت؛ خاک آشور نیز به معنی اخص آن، از لحاظ منابع طبیعی و معدنی بسیار فقیر بود. بابل مهمترین شهر میانرودان جنوبی نقطه آغاز و انجام همه راههای تجاری دنیای کهن بود؛ شاهراه مبادلات بازرگانی خراسان بزرگ از طریق بابل، سر پل ذهاب، بیستون، همدان و ری، آسیای غربی را به آسیای مرکزی پیوند می‌داد، ولی میانرودان شمالی در مسیر راههای تجاری آن روزگار جایی نداشت و بنابراین از شکوه و ثروت بابل در آنجا خبری نبود. در شهرهای مهم آشوری مردمانی فقیر، ولی جسور، تندخو و سلحشور زندگی می‌کردند؛ در آن زمان آنان خویشتن را سزاوارترین مردمان برای سروری بر دیگران می‌یافتند. قدرت یافتن روزافزون آشور طی نیمه نخست هزاره یکم ق.م و نیاز این امپراتوری - که طبیعتی این چنین فقیر داشت - به منابع طبیعی و معدنی سرزمینهای دیگر، لشکرکشیهای متعدد غارتگرانه پادشاهان آشور را به اینجا و آنجا الزام می‌کرد؛ این چنین است که معنی پادشاهی آشور نو به جنگ پیشگی و نظامیگری محدود می‌شود؛ در واقع آشوریان مجبور بودند که دائماً به جنگهای کوتاه و بلند در سرزمینهای دور و یا نزدیک مشغول باشند، در غیر این صورت امپراتوری آشور به سرعت از میان می‌رفت.

کوهسارهای زاگرس، نیمه غربی و شمال غرب ایران، نزد آشوریان منبع پایان‌ناپذیری از غنایم پرارزش به شمار می‌رفت؛ در فاصله سده‌های دهم تا هفتم ق.م آشوریان با هدف دست‌یابی بر مواد اولیه سرشار و منابع طبیعی و معدنی غنی سرزمین ماد و نظارت بر شاهراه خراسان بزرگ بارها و بارها به زاگرس تاختند (بسنجید با: لوین ۱۹۷۷). پادشاهان آشور شرح لشکرکشیهای خویش را در سالنامه‌ها و یادبودنامه‌های پیروزی برای آیندگان برونوشتند، از طریق همین نبشته‌هاست که دقیق‌ترین جزئیات تاریخی و جغرافیایی مادستان شناخته و به روشنی بررسی شده است.

نزدیک به دو سده شمال غربی فلات ایران آوردگاه سپاهیان مهاجم و متخصص بود، اینک افزون بر آشوریان و تهاجمات پی‌درپی آنان، اورارتو هم به میدان آمده و زاگرس و ماد غربی به صحنه کارزار آشور و اورارتو علیه یکدیگر و یا هر کدام به تنهایی علیه ساکنان منطقه میدل می‌شود. لشکرکشیهای مخرب آشور که عموماً به قصد غارت صورت می‌گرفت و هدف از آنها تصرف اراضی گشوده شده نبود، موجب ویرانی شهرها و آبادیهای مادستان می‌شد و آشوریان را نزد ساکنان ایران غربی همچون منفورترین دشمنان معرفی می‌کرد. ایرانیان نورسیده به لبه غربی فلات ایران، مادها و پارسها، در این زمان گروههای متفرق قومی بودند که آرام آرام در زاگرس راجل اقامت می‌افکندند و به دلیل تفرقه به هیچ روی یارای مقابله با نیروی سازمان یافته سپاهیان آشوری را نداشتند. حضور دائمی لشکریان ویرانگر و غارتگر آشوری در جان ساکنان لبه غربی فلات ایران

تأثیری شگرف داشت؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد بنیانگذاری «اتحادیه قبایل ماد» و سرانجام پدید آمدن «پادشاهی متحد ماد» خود حاصل تدبیر مردمانی بود که برای مقابله با نیرویی متخصص گرد یکدیگر آمدند (بسنجید با: لوین ۱۹۷۲). گویا همین پدیده، چیزی در حدود دو هزار سال پیشتر در زاگرس جنوبی و دشت شوشان هم وقوع یافته بود؛ اقوام و قبایل، و شاهک‌نشینهای متعدد و خرد آنجا بر ضد نیروی روبه‌رشد و گسترش طلب میانرودان جنوبی تحت سیادت سلاله سارگن اکدی (۲۲۳۴ تا ۲۱۵۴ ق.م)، گهگاه با یکدیگر متحد می‌شدند؛ شاید که بنیاد نهاده شدن «پادشاهی متحد عیلام» در جنوب و جنوب غرب فلات خود حاصل تداوم این اتحادیه‌ها می‌بود. و این بار ساکنان زاگرس شمالی - بومیان باستانی میانرودانی ما - مادستان و نورسیدگان ایرانی نژاد مادی - برای مقابله با کشورگشایان میانرودان شمالی، آشوریان، گرد هم آمدند، اتحادیه‌ای بنیاد نهادند که قدرت نظامی مادان را پدید آورد، بر واپسین نماد سیادت فرهنگی و سیاسی میانرودان یعنی امپراتوری آشور شوریدند و آن را برانداختند؛ آنگاه که روی به سوی غرب نهادند در آناتولی پادشاهی اورارتو را نیز بزرگداشتند.

در واقع پژوهشگران در مطالعات انسان‌شناسی سیاسی، و فلسفه حکومت و سیاست، دو نوع تشکیلات سیاسی «حکومت اولیه» (primary state) و «حکومت ثانویه» (secondary state) را باز می‌شناسند؛ «حکومت اولیه» حکومتی خودساخته و نخستینه است که در درون خود تکوین می‌یابد و می‌یابد و نهادها و تشکیلات خود را سازمان می‌دهد، مانند سومر در میانرودان؛ اما «حکومت ثانویه» چنین نیست و این نوع حکومت بسیار وام‌دار نوع اولیه است؛ در حقیقت فلسفه تشکیل شاهنشاهی ماد نمونه راستین پدیده «حکومت ثانویه» است. مادان بر اثر فشار بیش از حد آشوریان - و هم اورارتوییان - متحد شدند و تشکیلات سیاسی و نظامی خود را بر اساس اقتباس از نمونه‌های موجود آن روزگار شرق نزدیک باستان برپا ساختند (همچنین بسنجید با: براون ۱۹۸۶)؛ در این میان ما از دیدگاه «اصطلاح‌شناختی» (terminologic) در برابر تعبیر «شکل فتودالی» (فتودالیسم) حکومت مادها، که آقای حصاری به کار برده است، عبارت «اتحادیه قبایل ماد» را می‌نهیم و در برابر تعبیر «صورت فدرالی» (فدرالیسم) سرزمین ماد» در نوشته ایشان عبارت «پادشاهی متحد ماد» را پیشنهاد می‌کنیم.

هگمتان: پرسش بزرگ باستان‌شناختی دوره ماد

پس از آن نویسنده ما به سراغ آنچه «مسأله هگمتانه» می‌نامد، باز می‌آید؛ اما جز اشارتی در این باب هیچ نمی‌گوید (حصاری، پیش‌گفته، ص ۶، ستون دوم، سطر ۲۷-۲۵ و ص ۷، ستون اول، سطر ۱)؛

پایتخت ماد یعنی هگمتانه با توصیفی که هرودت از آن کرده است بیشتر به یک داستان افسانه‌ای می‌ماند تا به واقعیت، ولی در زمان کیاکسار، زمانی که [او] آشور را فتح کرده است می‌تواند براساس الگوهای آشوری عمارتهایی شبیه این الگو ساخته شده باشد.

و خواننده نمی‌داند که صحبت بر سر کدام الگوهاست، زیرا که در متن سخنی از هیچ الگویی نرفته است (۱)؛ در واقع گویا نویسنده ما توقع دارد که خواننده‌اش بیشتر متن هرودتوس را درباره «هفت یاروی هگمتان» دیده و خوانده باشد تا بداند که او از چه چیزی بحث می‌کند. ولی هگمتان خود به راستی پرسش بزرگ باستان‌شناختی دوره ماد است؛ درست برخلاف نبشته‌های تاریخی و جغرافیای تاریخی، شواهد باستان‌شناختی درباره پایتخت مادان گنگ و خاموشند؛ می‌دانیم که شهر همدان کنونی که در پای ستیغ الوند آرمیده همان جایگاه باستانی هگمتان است، ولی داده‌ها و

ما را به اشتباه انداخته باشد؛ سیتاک نام‌جای بسیار مشهوری است که به کرات در متون متقدم یونانی و لاتین آمده (بنگرید به: وایسیاخ ۱۹۲۷)؛ از سیتاک عموماً همچون شهری و سرزمینی در مرزهای شرقی میان‌رودان (و به طور اخص بابل) نام برده‌اند؛ نخستین ایستگاه شاهراه خراسان بزرگ، پیش از ورود به فلات ایران و خاک مادستان از راه کلوان باستان (سر پل ذهاب کنونی)، نقطه‌ای که نه بابل زمین است و نه مادستان، جایی میان این دو (بسنجید با: هرتسفلد ۱۹۶۸، ص ۱۱-۱۰ و ۴۴-۴۳)؛ مهم این نکته است که سیتاک را با آنکه حتی یک‌بار با صفت "شهر پارسیک" (πόλις Περσική)، «شهری پارسی» به شمار آورده‌اند (و این صفت فقط یعنی شهری در قلمرو هخامنشیان پارسی؛ امستد ۱۹۴۸، ص ۳۸۷) و بسنجید با: پیرسن ۱۹۳۹، ص ۷۹ و پانوش ۲)؛ اما هرگز آن را با عیلام مربوط نساخته‌اند؛ و بدین ترتیب "منطقه" [۱] در نوشته ایشان را باید بدین شکل اصلاح کنیم: [۱] - منطقه مرزی مادستان و بابل زمین (ناحیه سیتاک در متون، جغرافیای تاریخی).

در باب "منطقه" [۲] در نوشته ایشان (یعنی منطقه خزر [!]) بین ماد و پارت) و ارجاعی که آورده‌اند (والزر ۱۹۸۵، ص ۱۴۷)، هم باید گفت که تعبیر «منطقه خزر» - متأسفانه - یک بدفهمی بسیار بسیار فاحش است؛ آیا هرگز خوانده و یا شنیده‌اید که «بین» ماد و پارت، جایی، سرزمینی، منطقه‌ای خزر نام وجود داشته باشد؛ اصولاً باید از آقای حصارى پرسید که «خزر» به چه معنی است؟ و خزران چه مردمانی بودند که نامشان بر دریای مازندران نهاده شده است؟ سرزمین خزران کجا بوده است؟ خزر همچون یک نام جغرافیایی چه مقدار پیشینه تاریخی دارد؟ و آیا در روزگار مادان - و یا حتی قرن‌ها پس از آن - خزرانی در روشنائی تاریخ و گستره جغرافیای ایران زمین حضور داشته‌اند؟

پاسخ بدین پرسشها در گرو آشنایی با جغرافیای تاریخی مادستان است. توضیح این که - به احتمال قریب به یقین - آقای حصارى در ترجمه عبارت آلمانی Kaspischen Pforten (در دیگر جایها: Kaspisches Tor) از مقاله پیش‌گفته وائزر - که بدان ارجاع داده‌اند - تحت عنوان «مسیر اسیئروس خراسی در ایران» (همان، ص ۱۴۶) دچار لغزش شده است و تعبیر یا صفت Kaspischen (Kaspisches) را همچون صفتی به معنی «خزوری» گرفته است؛ در حقیقت عبارت Kaspischen Pforten و Kaspisches Tor در زبان آلمانی و یا تعبیر دیگر زبانهای اروپایی نزدیک بدان - مانند Caspian Gates در زبان انگلیسی و یا Portes Caspiennes در زبان فرانسه - جملگی از اصطلاح جغرافیایی یونانی قدیم Κάσπια πύλαι (که در لاتینی هم Caspias portas، و Portae Caspiae آمده است) نشأت گرفته است، یا ترجمه «دریای کاسپی»^۴ چون در زبانهای اروپایی نام دریای مازندران (دریای خزر سپسین) هم با نام قومی کاسپی، این مردم باستانی ایران زمین (کاسپیان)، مرتبط است، و مثلاً در آلمانی ما با تعبیر Kaspisches Meer (و یا در انگلیسی با تعبیر Caspian Sea و در فرانسه با تعبیر mer Caspienne) مواجهیم، و البته این نامها فقط و فقط به معنی «دریای کاسپی» است که از اصطلاح جغرافیایی یونانی قدیم Κασπία θαλάσση (که در لاتینی هم Caspium mare آمده است) ریشه گرفته است، آقای حصارى در ذهن خویش مقارنه‌ای برنساخته است: Caspian Sea = Kaspisches Meer = دریای کاسپی = دریای خزر، و نتیجتاً «کاسپی» را برابر «خزر» یافته است.

و اما داستان - اساساً - چیز دیگری است. همان‌گونه که هروُدوتوس هالیکارناسوسی را «پدر تاریخ» می‌خوانند، هیکاتایوس میلتوسی را هم «پدر جغرافیا» می‌شمرند. از خلال معدود بخشهای باقیمانده آثار این پدر جغرافی، می‌دانیم که از دیدگاه یک یونانی میلتوسی نشین سده پنجم ق م:

یافته‌های باستان‌شناسی ما را در مکان‌یابی دقیق هگمتان مادی راهتمایی نمی‌کنند. هگمتان در تاریخ شرق باستان همان مقامی را داراست که مثلاً شوش، بابل و یا تینوا دارند، ولی در حالی که در آن شهرهای باستانی کاوشهای باستان‌شناختی وسیع انجام یافته است و رازهای گهن نهفته در آنها آشکار شده است، تا این اواخر در همدان کاوشهای پی‌گیری انجام نشده بود؛ و متأسفانه باید گفت همین کاوشهای اخیر هم آنچنان که شایسته و بایسته است به فهم باستان‌شناختی ما از هگمتان باستان کمکی نکرده است (واپسین گزارشهای کاوش را در مقاله‌های صراف ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۸ می‌یابید؛ برای تحلیل و تعبیری باستان‌شناختی نیز بنگرید به: بوشارلا ۱۹۹۸). چون نگارنده مقاله حاضر خود پیشتر مفصلاً به داستان هگمتان پرداخته است (ملکزاده ۱۳۷۴، ص ۱۰۹-۹۵)، در اینجا به یزگویی نمی‌پردازد، لیکن شاید بتوان گفت که بزرگترین مسئله پیچیده نوپاب هگمتان این است که عموم پژوهشگران با دیدمانی هروُدوتوسی بدین قلیبه غافض می‌نگرند و آن را حل‌ناشدنی می‌یابند؛ در حقیقت در جستجوی آن هفت بازوی فسانه‌ای هستند و چون نمی‌یابند - نمی‌باید که بیابند - سردرگم می‌گردند؛ و اما این نگارنده در یک سخنرانی با عنوان یک شهر تاریخی - یک شهر اسطوره‌ای: داستان برپایی هگمتان که به تاریخ ۱۳۷۵/۳/۲۸ در «سلسله سخنرانیهای حوزه معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی کشور درباره باستان‌شناسی، تاریخ و فرهنگ ایران» ایراد شد، نشان داد که روایت هروُدوتوس از برپایی هگمتان در واقع بازگویی یک داستان اساطیری گهن ایرانی است و نه شرح حقیقی بنیاد نهادن پایتخت مادها (و اما برای دیدمانهای دیگر بسنجید با: سعیدنیا ۱۳۷۸).

جغرافیای تاریخی ماد و مرزهای مادستان

آقای حصارى در سرفصل «مرزهای مادی» - میحشی که قاعدتاً می‌بایست متضمن بحثهای تخصصی در باب جغرافیای تاریخی مادستان باشد - کلاً ۹ سطر مطلب آورده‌اند؛ نه سطر مطلبی که نه تنها مختصر و مفید نیست، بلکه دچار بلیه‌ای است که قداماً از آن به ایجاز مؤجل تعبیر کردماند.

ایشان با توصیف مرزهای مادستان در ۳ عبارت ذیل (حصاری، همان، ص ۷، ستون اول، سطر ۵-۲)، و تشریح بس موجز آن عملاً مخاطب خود را گیج و حیران می‌سازد (و ما همه‌جا عیناً و بزگیهای نشرایشان را بی هیچ دخل و تصرفی نقل می‌کنیم):

[۱] - منطقه‌ای مابین ایلام | عیلام | و بابل.

[۲] - منطقه خزر [!] بین ماد و پارت.

[۳] - شمال غرب دریاچه ارومیه و اطراف آن.

در باب «منطقه» [۱] در نوشته ایشان (یعنی منطقه‌ای مابین ایلام | عیلام | و بابل)، و ارجاعی که آورده‌اند (بی‌نوشته ۱۸ مقاله: هرتسفلد ۱۹۶۸، ص ۴۲)، باید گفت که از دیدگاه جغرافیایی، عیلام - مسلماً - مستقیماً با بابل زمین (میان‌رودان، بین‌النهرین سامیان) هم‌مرز بوده و «مابین» این دو سرزمین عملاً ممکن نبوده که «مرزی مادی» هم وجود داشته باشد. و اما جالبتر اینکه در آن موضع از ارجاع ایشان، یعنی فصل دوم از کتاب هرتسفلد، شاهنشاهی پارس، مطالعاتی در جغرافیای تاریخی و مردم‌نگاری شرق نزدیک باستان (ص ۴۲) هم، اصولاً صحبتی از موضوع وجود یک «مرز مادی» «مابین» عیلام و بابل نشده است؛ در آنجا هرتسفلد از «القاب پادشاهان کاسی» (بند ۳۴) می‌نویسد و از «سرزمین آشونک» (بند ۳۵) و چند صفحه پایینتر است که از سرزمین سیتاک (Σιττάκη) می‌گوید ...

گمان می‌کنم که داستان جغرافیای تاریخی سرزمین سیتاک نویسنده

در خصوص برخی مناطق می‌بایستی یک مرز مصنوعی قرار داد [و این آیا یعنی که مرزهای سه گانه پیش گفته طبیعی بوده است؟] چرا که مناطق پارتی و باختر، هر چند که دارای یک ارتباط مستقیم با مادها هستند ولی به صورت ساتراپی [شهرنشین] اداره می‌شدند [و این آیا یعنی که مابقی قلمرو مادان به گونه شهری اداره نمی‌شده است؟] و حتی نام ساتراپ را می‌توان در منابع همزمان مادها یک کلمه مادی قلمداد نمود [مقصودش این است که اصل واژه «شهر» مادی است و از این زبان به دیگر زبانهای دنیای باستان — و مثلاً در یونانی به شکل «ساتراپ» — راه یافته است]. بدین ترتیب می‌توان سه نوع مختلف حکومتی یعنی پادشاهی، فرمانداران محلی (فئودالی) و ساتراپی [را] در درون [شاهنشاهی] ماد عنوان نمود.

سپاه مادان

در سرفصل «نیروی نظامی ماد» نویسنده ما نخست از داستان هروُدوتوس درباره نظم و انتظام سپاهی روزگار هروُخشتر می‌گوید (حصاری، پیش گفته، ص ۷، ستون اول، سطر ۱۸-۱۳)؛ پس از آن از اسپان مادی روایت می‌کند (همان، سطر ۲۱-۱۹)؛ سپس به روابط مادان و سکایان می‌رسد (همان، سطر ۲۴-۲۲)؛ پس آنگاه از ارابه‌های جنگی مادها یاد می‌کند و از شباهت آن با ارابه بابلی می‌گوید و جنگ مشترک مادان و بابلیان با آشور (همان، سطر ۲۷-۲۵) و می‌افزاید (همان، سطر ۳۳-۲۸)؛

این سؤال مطرح می‌گردد که چرا مادها به اتفاق بابلیها بر ضد آشور جنگیده و چه منفعتی برای آنها داشته است؟ ما می‌بینیم که به لحاظ داد و ستد مادها نفع فراوانی می‌جستند. آنان همان جاده قدیم ابریشم را کنترل می‌کردند که کالاهاى مختلف را به آشور می‌رساند. از میان کالاهاى مورد اهمیت می‌توان شتر، سنگ لاجورد و محصولات مختلف آسیای مرکزی و اسب را نام برد. در این میان می‌توان تصور کرد که مادها با اتحاد با بابلیها تمام سود این تجارت را برای خود در نظر گرفته [بودند].

سرفصل «نیروی نظامی ماد» با شرح تارانه شدن سکایان از مادستان به دست هروُخشتر (همان، سطر ۳۶-۳۵) و نبرد ماد و لودییه (همان، سطر ۳۹-۳۷) پایان می‌یابد.

و اما مادستان فروپاشی آشور به زعم نویسنده ما خیلی ساده است: مادان و بابلیان بر سر «سود» و «منفعت» و «داد و ستد» و... در شاهراه خراسان بزرگ، با یکدیگر همیمان شدند و علیه آشوریان جنگیدند. اما این دیدمان بسی سست و خام، و بیش از آن ساده‌اندیشانه است که بر پایه آن بتوان ماجرای پیچیده و باریک برافتادن امپراتوری آشور را تحلیل کرد، آری قضیه بدین سادگیها نبوده؛ شاید — با توجه به آنچه «قوانین تکامل تاریخ» خوانده می‌شود — باید گفت که برانداختن امپراتوری آشور، جبر تاریخ و «رسالت تاریخی مادان» بوده؛ برای فهم ابعاد این کار بزرگ مادها باید به تاریخ آشور نو و داستان برآمدن آن نگاهی انداخت.

امپراتوری آشور در دوره اوج قدرت خویش از کوه لاجورد (دماوند) تا رود لاجوردین (نیل) را در سیطره خویش داشت. بخش بزرگی از تاریخ شرق نزدیک در نیمه نخست هزاره یکم ق م داستان «جنگ آشوری» است. به ویژه تاریخ آشور از روزگار تیگلت پیلسر سوم (۷۴۵ تا ۷۲۸ ق م) وارد دوران جدیدی شد؛ با به پادشاهی رسیدن وی سی و شش سال (۷۸۱ تا ۷۴۶ ق م) بحران و رکود در تاریخ آشور به پایان رسید و بار دیگر شکوه و اعتبار زمانه آشور نصیرپال دوم (۸۸۳ تا ۸۵۹ ق م) و شلمنصر سوم (۸۵۸ تا ۸۲۴ ق م) تجدید شد. در این زمان آشور که به اوج قدرت رسیده و به یگانه نیروی بی‌رقیب آسیای غربی میدل شده بود، نظم را در سراسر قلمرو وسیع خویش

«Μηδία χώρα ταῖς Κασπίαις παρακειμένη πόλιν» یعنی «... مادستان سرزمینی است در آستانه دریند کاسپی...» (بنگرید به: یاکوبی ۱۹۲۶، پاره ۲۸۶ و پیرش ۱۹۳۹، ص ۷۹، حاشیه ۵، بسنجید با: هرتسفلد ۱۹۶۸، ص ۱۹۵ و ۳۰۲)؛ و این کهنترین توصیف جغرافیایی از موقعیت مادستان و «دریند کاسپی» است.^۵

اما تا روزگار اسکندر مقدونی دیگر اشاره چندانی به دریند کاسپی در متون کهن نمی‌یابیم؛ باید گفت که یونان زمین از طریق نوشته‌های هیکاتایوس، هروُدوتوس، کتسیاس، کسنفون، و یا دیگرانی که به تصادف گذرشان به ایران هخامنشی افتاده بود، آگاهیهای چندی از درون سرزمینهای ایرانی به چنگ آورده بود؛ ولی فقط طی «فتح مقدونی شرق» بود که جمع کثیری از یونانیان — جنگیان، بازرگانان، دانشمندان — راه شرق در پیش گرفتند و برای نخستین بار از نزدیک با آنچه تا آن زمان تنها توصیفش را خوانده بودند، دیدار کردند. بازتاب اساسی سفر جنگی اسکندر به ایران، در دانش یونانی این بود که به یکباره اطلاعات جغرافیایی در مورد سرزمینهای شرقی چندین و چند برابر افزوده شد. پس از آن در متون سپسین یونانی و لاتین نام دریند کاسپی به کرات آمده است (بنگرید به: هانسن ۱۹۹۰)؛ و از جمله، خود اسکندر به سال ۳۳۰ ق م در تعقیب داریوش سوم هخامنشی پس از گذر از ری به دریند کاسپی رسید و با عبور از این تنگه به خوارن شرقی ترین ولایت مادستان و پس آنگاه پارت وارد شد (آریان، آناکسیس، کتاب سوم، بندهای ۲۱-۱۹، همچنین بنگرید به: زیبرت ۱۹۸۵، ص ۱۱۲-۱۱۱ و نقشه ۲۲؛ زیبرت در توضیحات نقشه‌های خویش از سفر جنگی اسکندر، Kaspiai Pylai را در طول و عرض جغرافیایی ۳۳°/۵۲° می‌نهد؛ همان، ص ۲۳۱). بدین سان درمی‌یابیم که در جغرافیای باستان، قلمرو سرزمین ماد در دریند کاسپی به پایان می‌رسیده و سرزمین پارت با این دریند آغاز می‌شده است؛ و این یعنی که دریند کاسپی مرز میان ماد و پارت بوده است. و بدین ترتیب «منطقه» [۲] در نوشته ایشان را باید بدین شکل اصلاح کنیم: [۲] — منطقه مرزی مادستان و سرزمین پارت (ناحیه دریند کاسپی در متون جغرافیای تاریخی).

در باب «منطقه» [۳] در نوشته ایشان (یعنی منطقه شمال غرب دریایچه ارمیه و اطراف آن)، و ارجاعی که آورده‌اند (پست گیت ۱۹۸۹: مدخل «مانا» در دانشنامه آشورشناسی و باستان‌شناسی آسیای غربی)، هم باید گفت که گویا مقصود ایشان از آن ناحیه، سرزمین ماناست؛ مانا در میان حکومتهای لبه غربی فلات ایران از مهمترینها بوده است؛ یک پادشاهی بومی و محلی که گهگاه در دوره اوج قدرت خویش با آشور و یا اورارتو به رقابت برمی‌خواست. آنچه در این میان مهم است آنکه مانا بعدها در «پادشاهی متحد ماد» مستحیل شد، چنان‌که حتی یکی دو سده بعد در روزگار هخامنشیان نامی هم از آن در میان نبود؛ قلمرو پیشین مانا، همانا سرزمینی است که پس‌انتر «ماد خرد» (— «ماد کوچک» در برابر مابقی سرزمین ماد که «ماد بزرگ» نام داشت)، در منابع یونانی و لاتین «ماد آترپاتین» (Μηδία Ἀτροπατηνή) و به تعبیری: «ماد آذری») و سپس در پارسی میانه «آتورپاتکان» و در دوران اسلامی تا به زمانه ما «آذربایجان» نام می‌گیرد؛ اینجا مسلماً مرزی مادی نبوده است، بلکه خود سرزمینی مادی شمرده می‌شده است. اما آنسو تر از مانا، مرزهای تاریخی پادشاهی اورارتو قرار داشته است، جایهایی که در گسترش سپسین پادشاهی ماد به سوی مرزهای غربی خود و به سوی آناتولی، به دست مادان می‌افتد. و بدین ترتیب «منطقه» [۳] در نوشته ایشان را باید بدین شکل اصلاح کنیم: [۳] — منطقه مرزی مادستان و سرزمینهای شرقی آناتولی (ناحیه اورارتو در متون جغرافیای تاریخی).

نیز نویسنده ما درباره حدود و محور قلمرو مادان، و ساختار حکومت ماد چنین آورده (حصاری، پیش گفته، ص ۷، ستون اول، سطر ۱۱-۶)؛

که در حال و هوای نیمه نخست هزاره یکم ق م هستیم و از دوره ماد سخن می‌گوییم هرگز مجاز نیستیم که از نام‌های تاریخی و فرهنگی قرن‌ها پس از آن تاریخ استفاده کنیم؛ در دوره ماد ابریشم شرق دور هنوز به آسیای غربی نرسیده بود، و بنابراین نامیدن شاهراه خراسان بزرگ در دوره ماد به «جاده قدیم ابریشم» خود خبطی «زمان‌نهمانه» (anachronistic) است!

پوشاک مادی

در سرفصل «لباس ماد» آقای حصارى بحث‌های تاریخ هنر را مطرح می‌سازد که در جای خود بسی ارزشمند است؛ این سرفصل در ضمن تقریباً مفصل‌ترین سرفصل مقاله آقای حصارى هم هست. اما آنچه در باب سرفصل‌های مقاله ایشان باید گفت آنکه عموماً نام سرفصل با متن آن همخوانی ندارد و اگر دارد بسیار اندک و گم است؛ دیدیم که در سرفصل نخست مقاله (هرودت و مسأله همگانه) نویسنده بیشتر از منابع آشوری می‌گوید تا نوشته هرودتوس و باستان‌شناسی همگانه؛ دیدیم که در سرفصل دوم این مقاله (مرزهای مادی) عملاً چیزی درباره «جغرافیای تاریخی ماد و مرزهای مادستان» گفته نشده؛ همچنین دیدیم که در سومین سرفصل مقاله (نیروی نظامی ماد) نویسنده از جاده قدیم ابریشم گفته و از «نفع فراوانی» که در این میان عاید مدها می‌شده؛ و جالب اینکه در چهارمین سرفصل مقاله، همین سرفصل «لباس ماد» بار دیگر نویسنده از «نیروی نظامی ماد» می‌گوید. از شمشیرهای مادی و سکایی؛ از کمانهای مادی و سکایی؛ و از سپرها و تیزه‌های مادی، که در نهایت «... در مجموع می‌توان گفت که نیروی نظامی ماد دارای نظم و ترتیب مشخصی بوده که بعدها کوروش آن را در زمان خود ادامه داده و تکامل یافته آن را در یک فرم ترکیبی از مدها و سکاهای موجود آورده است.» (حصاری، پیش گفته، ص ۷، ستون دوم، سطر ۳۳-۳۱).

بدین ترتیب در مقاله آقای حصارى، به نسل نو و جدید علاقه‌مندان و نویسندگان باستان‌شناسی و تاریخ باستان، می‌توانیم آموخت که در یک مقاله تحقیقی نویسنده اجازه دارد که هر عنوانی که می‌خواهد برای سرفصل‌های خود انتخاب نماید، و اما هرگز مکلف و مجبور نیست که ذیل هم آن سرفصل مطالب مورد نظر خود را باز گوید؛ نویسنده مجاز است که سرفصلی به نام «نیروی نظامی ماد» در مقاله خود داشته باشد ولی مبحث «نیروی نظامی ماد» را ذیل سرفصل «لباس ماد» بیاورد. این است آموزش عملی آیین پژوهش ...

برافتادن پادشاهی ماد

در سرفصل «سرانجام ماد» نویسنده ما بار دیگر به موضوع مورد علاقه‌اش - ساختار حکومت مدها - باز می‌گردد و می‌نویسد (حصاری، پیش گفته، ص ۷، ستون دوم، سطر ۴۳-۲۵):

در خصوص چگونگی بخش‌هایی که توسط شاه در اوایل و در پی استحکام حکومت آن در تمام سرزمین تحت نفوذ مدها بوده یک نوع سیستم انتخابی در خصوص پادشاه ذکر شده است [به ساختار زبانی جملات هم دقت کنید]. استرابون درباره شرایط پادشاه، دلایری و شجاعت آنرا ذکر کرده است [آخر می‌دانید «دلایری» لایب با «شجاعت» متفاوت است]. و این موردی است که در قراردادی که آسارهادون یا نیلجای مادی منعقد می‌سازد، مشخص می‌شود که این ترس از نوع حکومت انتخابی شاهنشاهی وجود داشته است، چرا که عنوان می‌کند:

«اگر شما در اجتماعات نظر داشته باشید که از میان خویش وظیفه پادشاهی را به او دهید» [ما که چیزی نفهمیدیم، شما چطور؟].

با جنگ برقرار می‌ساخت؛ نه آن چنان که بعدها ایرانیان با «صلح هخامنشی» (Pax Achemenica) و رومیان با «صلح رومی» (Pax Romana) نظم را با آرامش به دست می‌آوردند. عامل ترقی چشمگیر آشور، اصلاحات سیاسی و نظامی تیگلت پیلسر و مبنای این اصلاحات جنگ دمدام و ییایی بود.

تاریخ آسیای غربی در دوره سیادت آشوریان شرح لشکرکشی‌های متعدد، جنگ‌های بی شمار، ددمنشیه‌ها و سنگدلی‌های فاتحان است. خلق و خوی فاتحان آشوری به بهترین شکل در روایت‌های کهن هم‌روزگار آنان، از کتب عهد عتیق گرفته تا داستان‌های یونانی منعکس شده. بسیاری از پادشاهان جنگاور آشوری خود نیز در کتیبه‌های خویش یا روایت قتل و غارت و سوزاندن مردمان و ویرانی شهرها، همچون افتخارات یادکردنی، به خود پاینده‌اند. اعمال آشوریان از ایاتان در نظر مردمان مغلوب دیوی ساخته بود که هر دم آرزوی مرگش را داشتند؛ و این به راستی برای تاریخ‌نویس امروزی که هم تاریخ سراسر خونبار آشور و هم تمدن و فرهنگ و هنر غنی و پرمایه آن را یکجا در پیش روی دارد اندکی مایهٔ اعجاب است. آیا به واقع همان آشوریان ویرانگر و غارتگر بودند که هنری چنین پخته و سخته، تمدن و فرهنگی چنین عمیق و نغز داشتند؟

جهانداری آشوری هر چند، در یک دوره کوتاه مدت موفق می‌نمود ولی گذشت زمان در عمل نشان داد که چنین سیاستی همواره توفیق نخواهد داشت؛ شورش‌های متعدد و کشمکش‌های طولانی ضربه پذیری دیو را بر ملا کرد. مردمان تمامی شرق نزدیک در سده‌های هشتم و هفتم ق م یک صدا آرزوی برافتادن امپراتوری آشوریان را داشتند ولی هر بار که پس از نبردی و شورش خوتبار، دیو قوی و مهیبتر جلوه می‌کرد، آسیب‌پذیری آن نیز ممکن می‌نمود. در هر حال منطقاً به دلیل سیاست‌های خشن و بی‌ترحم جهانداری آشوری، جبر تاریخ، برافتادن آشور می‌بود؛ سرانجام قرعه به نام نورسیدگان ایرانی و بومیان کوهسارهای زاگرس خورد که پس از تحمل سالها سروری و سیادت آشوریان، نرم نرم متحد شدند، قدرت یافتند، نخست یوغ متفور آشور را به دور افکندند و آن‌گاه که به میان‌رودان سرازیر شدند با دستکاری بابلیان ضربه نهایی را بر دیو خودکامهٔ نینوا وارد ساختند و نام آشور را به یکباره از صحنهٔ شرق نزدیک باستان زدودند.

مدها به سال ۶۲۲ ق م در پایتخت آشور پیروزی خویش را جشن گرفتند، پیروزی که چندی بعد با گشودن حران به سال ۶۱۰ ق م و محو آخرین یادگارهای امپراتوری آشور کامل شد. در این هنگام مشرق‌زمین به راستی کهنه بود و درآمدن ایرانیان تازه‌نفس بدان نوید دوران جدیدی بود؛ فتح نینوا مقدمهٔ گشوده شدن آسیای غربی به دست ایرانیان بود؛ پس از آن در زمان کوروش و کمبوجیه با فتح لودیبه به سال ۵۴۷ ق م، بابل به سال ۵۳۹ ق م و سرانجام گشودن مصر به سال ۵۲۵ ق م استیلای ایرانیان بر سراسر شرق نزدیک باستانی محقق گشت.

«جاده قدیم ابریشم» کجاست؟

در همان سرفصل «نیروی نظامی ماد» و در همان داستان برانداختن امپراتوری آشور، آقای حصارى از «جاده قدیم ابریشم» (همان، سطر ۳۰) نام برده است ولی ما نمی‌دانیم که این جاده قدیم ابریشم کجاست؟ گویا منظور نویسنده ما در اینجا همان شاهراه خراسان بزرگ است.

این درست که در سده‌های سپسین و به ویژه در روزگار اشکانیان و ساسانیان، آن هنگام که مسیر صادرات ابریشم شرقی دور از همین شاهراه می‌گذشته و به روم می‌رسیده، آن شاهراه تاریخی - و گویا فقط نزد خود رومیان - نام ابریشم بر خود گرفته بود، اما بی‌تردید برای آنکه مترجم به «زمان‌نهمی» (anachronism) نشویم هر اصطلاح و یا نام تاریخی و فرهنگی را می‌بایستی در زمان خودش مطرح کنیم و به کار بریم؛ هنگامی

که همان "هووخشتَر" می‌خودمان است.

«شلمانسر»، «شمشی‌آداد» و «آساره‌دون» نام شاهان آشوری هم شاید بهتر می‌بود که «شلماناصر»، «شمشی‌آدد» و «آسرخدون» ضبط می‌شد. همین‌طور باید گفت که به جای «گی‌سیل بوندا»، «گیزیلیوندا» (در متن آشوری: *KUR.gi-zil-bu-un-da*، بنگرید به: پارپولا ۱۹۷۰، ص ۱۳۳)، به جای «ساگ‌بی‌تا»، «سگبیت» (در متن آشوری: *URU.sag-bi-ta*، بنگرید به: همان، ص ۲۸۹)، به جای «دایوکو»، «دکویکو» (در متن آشوری: *Da-a-a-uk-ki*^m، بخوانید: *Daiukku*، بنگرید به: اشمیت ۱۹۹۴، ص ۲۲۶)، و به جای «کاشتاریتو»، «کشترتیتو» (در متن آشوری: *Kaš-ta-ri-ii*^m، بخوانید: *Kaštaritu*، بنگرید به: ستار ۱۹۹۰، فهرست نامها، ص ۳۶۲) صحیح است.

زبان مقاله، و رنگ و بوی ترجمه

شاید به جرأت بتوان گفت که متأسفانه بیشتر دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ما در سال‌های اخیر نثر چندان دلپسند و خوشایندی ندارند؛ نمی‌دانم آیا این ایرادِ مُدرسانِ واحدهای درسی «زبان و ادب فارسی» دانشگاه‌هاست و یا این ضعف اساساً از مدارس ما و آموزشگاه‌های پیش از دانشگاه نشأت می‌گیرد، هر چه هست، بی‌پرده باید بگویم که فارسی را بد می‌نویسیم؛ مقاله آقای حصارى هم از این ناحیه ضربه خورده است؛ برای مثال استفاده مکرر نویسنده ما از کلمه «می‌باشد» از دیدگاه بسیاری از ویراستاران گاه سخت‌گیر ما گناهی - تقریباً - نابخشودنی است (بنگرید به: نجفی ۱۳۶۶، ص ۸-۳۷۷).

جملات این مقاله بریده بریده و جویده جویده به نظر می‌رسد و عبارات سُست متعددی در آن دیده می‌شود و ما در اینجا فقط و فقط از باب نمونه، یک جمله را از متن مقاله آقای حصارى - و به قول معروف «بدون شرح» - نقل می‌کنیم: «... در ضمن در یک قرارداد قیومیت، آساره‌دون نقش مادها را مشخص و حتی در پی تسخیر شهر نینوا آنرا بهتر متوجه می‌شویم...» (حصاری، همان، ص ۶ ستون اول، سطر ۲۴-۲۲). اصولاً از دیدگاه تحلیل نحوی متن این مقاله، باید گفت که بسیاری از ترکیبات و تعبیر در اینجا رنگ و بوی ترجمه دارد (این دیدگاه یک ویراستار است) و ما پس‌تر به چند مورد آن اشاره خواهیم کرد.

■ در زبان آلمانی (زبان سرزمینی که آقای حصارى در آن دانش می‌آموزد) نام ساکنان ولایت لودییه - و یا به قول معروفتر لیدییه (با ضبط اصیل یونانی *Λυδία* بنگرید به: لیدل و اسکات ۱۹۷۲، ص ۴۷۹) - را به *Lydern* جمع می‌بندند، و این واژه تنها به معنی «لودیان»، «لیدییه‌ای‌ها» (اهالی لودییه، لیدییه) است و نه چیز دیگر؛ ولی آقای حصارى در جایی از مقاله خود چنین نوشته است: «... کیا کسار به سال ۶۱۶ پیش از میلاد لیدییه یا لیدرن *Lydern* درگیری داشته...» (حصاری، همان، ص ۷، ستون اول، سطر ۳۶)، و این واقعاً یعنی چه؟

■ و یک سطر پایین‌تر هم خطای فاحشی دیده می‌شود که البته آن را می‌توان - به قول قداما - یک سهو قلم دانست، و آن به کار بردن واژه «خسوف» برای «گرفت خورشید» سال ۵۸۵ ق م است (حصاری، همان، ص ۷، ستون اول، سطر ۳۷)؛ و اما با نگاهی گذرا به یک کتاب لغت دم‌دستی هم به سادگی می‌توان فهمید که خورشیدگرفتگی، «کسوف» است و ماه‌گرفتگی، «خسوف»؛ صد البته در این باب گناهی متوجه آقای حصارى نیست چه آنکه ایشان در زبان آلمانی برای پدیده «گرفت» با واژه *Finsternisse* مواجه بوده است؛ با این حال ما می‌دانیم که آلمانی‌زبانان «خورشیدگرفتگی» را *Sonnenfinsternisse*، و «ماه‌گرفتگی» را *Mondfinsternisse* می‌خوانند! بسنجید با نام کتاب بسیار معروف و مهم اخترشناس - تاریخ‌دان آلمانی، فریدریش کارل گینتیل، فهرست ویژه

نویسنده ما سپس به سراغ داستان برافتادن پادشاهی ماد می‌رود، از استیاگ می‌گوید؛ از «نابیند کرنیک» (*Nabonid-chronik*) و از «زبیار سیلندرس» (*Sippar-Zylinder*) یاد می‌کند؛ در پایان از قول همان «زبیار سیلندرس»، که - لابد - متنی از دوره بابل نواست، می‌نویسد که «... [در متن پیش‌گفته] صحبت از یک سرکشی در میان است که در نیروی نظامی استیاگ بوجود آمده است و به او خیانت شده و [در همان متن] گفته شده که او توسط کوروش به اسارت گرفته شده و [او را] به هگمتانه برده‌اند، در آنجا خزانه را غارت [کردند] و طلا و نقره را با خود به انشان برده‌اند. همچنین گفته شده [در متن پیش‌گفته] و یا در متنی دیگر مشخص نیست!! که احتمالاً از این به بعد، کوروش، لیدییه را فتح کرده و مناطق ماد و پارس را اداره کرده است و بعدها [این مطالب بعدی دیگر ممکن نیست که در همان متن گفته شده باشد؟!]. ماد در زمان داریوش به صورت ساتراپی اداره شده است» (حصاری، همان، ص ۸).

این است روایت فروپاشی شاهنشاهی ماد بر دست پارسها؛ مقاله آقای حصارى «پادداشتهایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد» نام گرفته است، اما شما در این نوشته تاریخ ماد را نمی‌بینید؛ این درست که از «دیوکسی»، «فره‌فرتیش»، «کیا کسار» و «استیاگ» یاد شده است ولی این تاریخ نیست، این را هم ما می‌دانیم و هم آقای حصارى...

ضبط اعلام تاریخی و جغرافیایی

پُر مسلم است که برای «ایلام» نوشتن «عیلام» و یا «فارسی باستان» آوردن «پارسی باستان» نمی‌توان و نمی‌باید بر نویسنده ما خرده گرفت؛ چه اینکه نوشتن «فارسی باستان» دقیقاً به اندازه «پارسی باستان» درست و به جاست و فقط سلیقه نویسنده است که یکی را بر دیگری مرجح شمرد و به کار برد؛ نیز آزاداندیشی علمی بر ما حکم می‌کند که شکل «ایلام» یا «الف» را هم در کنار «عیلام» یا «عین» بپذیریم، هر چند که توصیه‌های ویراستارانه صریحی مبنی بر «عیلام» نوشتن نام آن فرهنگ و تمدن باستانی وجود دارد (نجفی ۱۳۶۶، ص ۲۷۷)؛ و البته نگارنده این سطور هم شکل «عیلام» را راجح می‌داند.

اما موارد دیگری از ضبط اعلام در مقاله آقای حصارى هست که از آنها نمی‌توان و نمی‌باید به سادگی گذشت. و در این میان از همه جالب‌تر ضبط نام نخستین شهریار مادهاست، هرودوتوس این نام را «دیوکسیس» (*Διοκίης*) آورده است (بنگرید به: یوستی ۱۸۹۵، ص ۷۶ و ۸۲)، در زبانهای اروپایی هم به تبعیت از شکل یونانی آن، صورت «دیوکسیس» (*Deiokes*) رایج شده است، ولی نمی‌دانم که آقای حصارى چرا این نام را همه جا «دیوکسی» آورده است؟ گویا مسئله غلط چاپی هم در میان نباشد، چون که در آن صورت باید توقع می‌داشتیم که این مورد فقط یکی دو بار اتفاق آفتد و نه اینکه «دیوکسیس» همه جا «دیوکسی» شود.

در ضبط نام دومین شهریار مادها هم لغزشی پدید آمده است و «فرزورتیش» که هرودوتوس او را *Φραόρτις* می‌خواند (بنگرید به: یوستی، پیش‌گفته، ص ۱۰۳ و ۱۰۵) «فره‌فرتیش» نوشته شده است، ضبط فره‌فرتیش در پاره‌ای از منابع فارسی مربوط به این دوره بسیار دیده می‌شود، ولی ضبط آقای حصارى خود چیز دیگری است (فره‌فرتیش فره‌فرتیش).

«پرسیس» (*Persis*) هم در نوشته آقای حصارى همانا «اقلیم فارس» است، یعنی ایالت اخص «پارس» در دوره ماد و هخامنشی، ولی گویا نویسنده ما برای نامیدن سرزمین آباء و اجدادی پارسها نام ایرانی پارس را قبول ندارد و به همین دلیل باید از شکل آلمانی مبتنی از اصل یونانی آن یعنی پرسیس (*Persis*) استفاده کند. «کیا کسار» (کواکسارس در متون یونانی: *Κυαξάρης*، بنگرید به: یوستی، پیش‌گفته، ص ۱۴۰ و ۱۶۶) هم

خواهیم گفت که خود حکایتی دیگر است؛ بی‌پرده بگویم مغشوش، نامنظم، درهم و برهم، آشفته و هر چه از این دست می‌توان گفت. از تنظیم علمی ارجاعات هیچ خبری نیست برای مثال، از همان ابتدا، در پی نوشت شماره ۱:

M. Maghofer, 1968. Die Rekonstruktion des Medischen wien

همان:

MAYRHOFER, M., 1968, "Die Rekonstruktion des Medischen", Anzeiger der österreichischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-historische Klasse CVI, Wien, pp. 1-22.

است.

و در پی نوشت شماره ۱۰:

I. M. diakonoff, 1985. media

همان:

DIAKONOFF, I. M., 1985, "Media", The Cambridge History of Iran II: The Median and Achaemenian Periods, ed. by: Gershevitch, I., Cambridge: Cambridge University Press, pp. 36-148.

است.

و در پی نوشت شماره ۲۱:

P. Briant, 1984. L. Asiecentrale p. 35

همان:

BRIANT, P., 1984, L'Asie centrale et les proche-orientaux du premier millénaire (c. VIII^e-IV^e siècles avant notre ère), Édition Recherche sur les Civilisations "mémoire" no 42, Paris, 118 pp (p. 35).

است.

و یا در پی نوشت شماره ۲۲:

R. Schmitt, 1976. satrap p. 373

همان:

SCHMITT, R., 1976, "Der Titel »Satrap«", Studies in Greek, Italic, and Indo-European linguistics offered to Leonard R. Palmer on the occasion of his 70th birthday, June 5, 1976, ed. by: Morpurgo Davies, A. and Meid, W., Innsbruck, pp. 373-390.

است. و از همین قبیل، کتابنامه‌ای وجود ندارد و پی‌نوشت‌های یک مقاله ۳ صفحه‌ای با بی‌دقتی و بی‌مسئولیتی تمام ردیف شده است. نمی‌دانم که این رسم کدام نحله پژوهشی می‌تواند باشد؟

ناگفته‌های یک نقد از نانوشته‌های یک مقاله

در پایان باید گفت که چند پرسش بسیار بسیار اساسی کماکان باقی می‌ماند؛ مگر نه اینکه نام مقاله آقای حصارى «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد» بود، پس در این میان باستان‌شناسی دوره ماد چه شد؟ در سراسر مقاله خویش آقای حصارى نه تنها از تازه‌های باستان‌شناسی دوره ماد - مثلاً کاوش‌های زیویه (معمدی ۱۳۷۴)، سرخ‌دم لکی (معمدی ۱۳۷۹) و یا تپه اُزبکی (مجیدزاده ۱۳۷۷) - چیزی نمی‌گوید، بلکه حتی از نوشیجان تپه، گودین و یا باباجان تپه هم یاد نمی‌کند. اشاره بس کوتاهی به هگمتان دارد ولی از کاوش‌های جدید خبری نمی‌دهد.

نویسنده ما هنگام پرداختن به تاریخ مادان، سالشمار پادشاهان ماد را ارائه نمی‌کند، چه رسد به اینکه از گاهنگاری دوره ماد خبری دهد؛ تنها تاریخ سالی‌های سلطنت که ارائه می‌کند از آن «فره‌فر تیش» است و آنهم به قرار ۶۴۷/۶ تا ۶۲۵/۴ ق.م؛ شاید بهتر بود نیم‌نگاهی به مقاله‌های بروان (۱۹۸۸) و اسکارلاک (۱۹۹۰) می‌انداخت تا از بحث‌هایی که در این میان مطرح است، آگاه شود.

خورشید و ماه گرفتگی‌های سرزمین‌های عهد باستان متقدم در فاصله زمانی ۹۰۰ ق.م تا ۶۰۰ م (بنگرید به گینتسل ۱۸۹۹):

Spezieller Kanon der Sonnen- und Mondfinsternisse für das Ländergebiet der klassischen Altertumswissenschaften und den Zeitraum von 900 v. Chr. bis 600 n. Chr.

■ در همین صفحه در برابر تعبیر «موزائیک اسکندر» که اصطلاح تاریخ هنری برای صحنه نقاشی موزائیک رومی یافت شده در شهر باستانی پمپی ایتالیا، از نبرد «اسکندر و دارا» است، عبارت Alexander's mosaïck (با غلط چاپی!) آمده است، ممنون از آقای حصارى که به مخاطبان خود نام فرنگی موزائیک پمپی را آموخته‌اند!

■ و اما از همه شاهکارتر، این جمله در اواخر مقاله است: «آستیاگ که نام او «نابنید کرنیک» Nabonid-chronik ذکر شده آخرین فرد حاکم مادها بوده است.» (حصارى، همان، ص ۷، ستون دوم، سطور ۴۵-۴۴)، نخست باید گفت که واژه «کرنیک» (Chronik) در زبان آلمانی به معنی «تقویم و تاریخ» و در منابع تاریخ و باستان‌شناسی مشرق‌زمین به معنی «گانه‌نامه پادشاهان» و «سالنامه سلطنتی» است. «نابنید» (Nabonid) هم که همان نبوتئید واپسین پادشاه بابل نو (۵۵۶ تا ۵۳۹ ق.م) است و بدین ترتیب «نابنید کرنیک» Nabonid-chronik در نوشته آقای حصارى یعنی «سالنامه سلطنتی نبوتئید» و جمله ایشان بدین شکل اصلاح می‌گردد:

«آستیاگ [س] که نام او [در] «سالنامه سلطنتی نبوتئید» [هم به گونه ایشتموگو^{III} IS-tu-me-gu، خوانده شود: ایشتموگو] ذکر شده آخرین فرد حاکم مادها بوده است.» نگارنده این سطور شخصاً به سهم خویش در مقام یک علاقه‌مند به تاریخ و باستان‌شناسی، آقای حصارى را به دلیل این بی‌دقتی واضح و عدم مسئولیت در نقل مطالب علمی نمی‌بخشد!

■ دو سطر پایینتر بار دیگر بی‌توجهی به شکل فارسی اعلام و اصطلاحات باستان‌شناسی، کار دست نوشته آقای حصارى داده است و ایشان از متونی با عنوان «زیپارسیلندرس» Sippar-Zylinders نام برداند (حصارى، همان، ص ۷، ستون دوم، سطر ۴۷)، و این در حالی است که هر دانشجوی علاقه‌مند باستان‌شناسی می‌داند که منظور از «سیلندرهای سیپَر» همانا «متون میخی استوانه‌ای شکل» یافت شده در شهر سیپَر از میان‌رودان باستان است! (شهر «سیپَر» [و نه «زیپار»، که آقای حصارى آورده و مبتنی بر تلفظ آلمانی این نام است] همان تل ابوحب در عراق کنونی است، بنگرید به: مجیدزاده ۱۳۷۶، فهرست راهنما، ص ۴۷۶، ذیل سیپَر).

می‌بینیم که زبان مقاله آقای حصارى تا چه اندازه وام‌دار زبان آلمانی است؛ و می‌بینیم که این زبان آلمانی تا چه اندازه زبان علمی فارسی نوشته ایشان را غنی ساخته است؛ در حقیقت این همان پدیده‌ای است که در نثر بیشتر فرنگ‌رفته‌های ما دیده می‌شود، فارسی‌ندانی و تأثیر شگرف زبان آموزش دانشگاهی آنها (در مورد آقای حصارى: زبان آلمانی) بر نثر علمی آنها. رنگ و بوی ترجمه از سراسر این نوشته می‌بارد. و این البته بدین معنا نیست که از دیدگاه این منقد، مقاله «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد» تألیف آقای حصارى نیست و ایشان آن را از روی اصلی - مثلاً - آلمانی به فارسی برگردانده‌اند، بلکه باید گفت که از وجنات این نوشته پیداست که نخست به زبانی غیر از فارسی و مثلاً آلمانی نوشته شده و آنگاه به فارسی ترجمه شده است.

ارجاعات مقاله

ما از منابع دیده و یا نادیده آقای حصارى در باب «مادپژوهی» چیزی نخواهیم گفت؛ شاید که کتابنامه هم این نوشته حاضر خود گواهی باشد از خیل منابعی که ایشان ندیده است؛ ما در اینجا از ارجاعات مقاله ایشان

و به راستی ماجرای معروفیت نینوا به «دخمه شیران» (حصاری، همان، ص ۶، ستون دوم، سطر ۱۳) که یک مثل توراتی است و فرنگیان از عهد عتیق عاریه گرفته‌اند، به چه دلیل در مقاله مختصر آقای حصاری آمده، آیا هدف تنها گیج کردن خوانندگان بوده است؟ جمله «... با قدرت گرفتن کیاکسار ساکها را تاراندند و خود نیروی رزمی را به خوبی اداره کرده است» (همان، ص ۷، ستون اول، سطر ۳۶-۳۴)، و یا جمله «... شرح داده می‌شود که «اومان - ماند» که به عنوان قدرت مادها بوده و از بین برده

است» (همان، ص ۷، ستون دوم، سطر ۵-۴۹)، یعنی چه؟ و بسیاری از این دست که در این مقال و مجال نمی‌گنجد.
در پایان نگارنده نوشته حاضر امیدوار است که به زودی، درباره ناگفته‌های دوره ماد، مقاله‌ای جهت چاپ به گرامی نامه باستان‌پژوهی ارائه کند؛ ضمن اینکه پیشاپیش از هر گونه نظر انتقادی آقای حصاری نسبت به این نوشته استقبال می‌کند و باب گفتگو در این باره را کماکان گشوده می‌داند.

پی‌نوشتها

۱. درباره نام مقاله آقای حصاری و هم این نقد، یادآوری این مسئله نیز کاملاً به جا به نظر می‌آید که از نگارنده این سطور هم پیش از این مقاله‌ای با نام «یادداشت‌های مادی ۱: جایگاه مادها در تاریخ ایران» منتشر شده است (ملکزاده ۱۳۷۶).
۲. بنگرید به کتابنامه همین مقاله ذیل نام عبیدی (۱۳۷۲ و ۱۳۷۱).
۳. برای سنجش بنگرید به فهرست پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی در دانشگاه‌های ایران، مندرج در شماره پیشین همین مجله باستان‌پژوهی، در میان ۲۶۵ عنوان پایان‌نامه دفاع شده در دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس، و دانشگاه آزاد اسلامی فقط و فقط یک عنوان مربوط به دوره ماد دیده می‌شود و آنهم پایان‌نامه آقای عبدالرضا مهاجری‌نژاد، با نام بررسی تاریخ و تحلیل آثار هنری ماد از دیدگاه باستان‌شناسی است (توفیقیان و صدرایی ۱۳۷۸، شماره ۵۲ از دانشگاه تربیت مدرس، ص ۶۲: مهاجری‌نژاد ۱۳۷۴) و این یعنی یک گواهی آماری از عدم علاقه و توجه بیشترینه دانش‌آموختگان باستان‌شناسی ما به دوره ماد.
۴. واژه یونانی Πύλη به معنی «دروازه» است (در زبان انگلیسی دقیقاً در برابر آن واژه "Gate" می‌آید، بنگرید به: لیدل و اسکات ۱۹۷۹، ص ۷۱۱، که آن واژه را با حروف بزرگ آورده‌اند: ΠΥΛΗ)، و شکل آن در حالت جمع عبارت است از Πύλαι به معنی

۵. «دروازه‌ها» (لیدل و اسکات، همانجا)؛ و اما در نوشته‌های جغرافیایی این واژه علاوه بر دروازه در مفهوم متعارف آن، به معنی «دروازه طبیعی» و «گذرگاه باریک [در راه کوهستانی]» کاربرد دارد، یعنی همان تعابیر «تنگه»، «تنگ» و «دریند» در زبان فارسی؛ بنابراین در مقاله حاضر ما در برابر عبارت یونانی Κόσπαι πόλαι تعبیر «دریند کاسپی» را به کار می‌بریم.
۵. در عبارت Πυλαίος به معنی «در [استان] دروازه [= دریند]» است (بنگرید به: لیدل و اسکات، پیش گفته، ص ۷۱۰).
۶. بستنجد یا: کناوت ۱۹۷۶، ص ۲۱۸، پانوش ۴.
۷. و اما این اشتباه، دلیل کاملاً روشنی دارد: در زبان آلمانی حرفی را که در زبان انگلیسی «وی» (V) می‌نامند، «فاو» نام دارد و دقیقاً با آوای «ف» هم تلفظ می‌شود، برای مثال واژه von که «فون» تلفظ می‌شود و به بنابر شکل انگلیسی آن (مثلاً «وون»). نویسنده ما به همین دلیل به غلط نام Fravartii را در یک متن انگلیسی به آلمانی خوانده و فرورتیش را فره‌فرتیش آورده است. جانب اینکه در منتهای تخصصی زبان‌شناختی آلمانی برای جلوگیری از چنین اشتباهی نام فرورتیش را به شکل Fravartii می‌نویسند، تا آوای آلمانی را «ف» نخوانند.

کتابنامه

شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان، ۷ تا ۱۲ اسفند ماه ۱۳۷۴، به کوشش: آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر، جلد دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۴۷، ص ۸۴۰-۸۱۲

۱۳۷۶ «هفتمین فصل کاوش در تپه هگمتانه (همدان)»، متن سخنرانی ارائه شده در: دومین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، تهران: مؤسسه ملی ایران، ۲۷ تا ۳۰ آبان ماه ۱۳۷۶، مدیریت پژوهش‌های باستان‌شناسی حوزه معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور با همکاری مؤسسه ملی ایران (زیر چاپ)؛ چکیده آن در: خلاصه مقالات دومین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۱۳۷۸ «روند معماری و شهرسازی شهر باستانی هگمتانه (همدان) در پایان نهمین فصل کاوش پاییز ۱۳۷۷»، مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان - ایران، ۲۵ تا ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۸، به کوشش: آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر، جلد نخست، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۹۵، ص ۱۲۱-۸۷.

عبیدی، کامیار ۱۳۷۲ «وارسی دوره ماد، قسمت اول: تاریخ ماد»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۸، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۵، ص ۲۸-۱۵.

۱۳۷۳ «وارسی دوره ماد، (قسمت آخر) [قسمت دوم: هنر و باستان‌شناسی ماد]»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۸، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۶، ص ۳۵-۱۹.

مجیدزاده، یوسف ۱۳۷۶ تاریخ و تمدن بین‌النهرین ۱: تاریخ سیاسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چهارده + ۳۹۰ ص.

۱۳۷۷ «گزارش مقدماتی نخستین فصل خیرات باستان‌شناختی در محوطه ازبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۱۳۷۷»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۵.

فارسی
توفیقیان، حسین و صدرایی، علی ۱۳۷۸ «کتابشناسی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی در دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه آزاد اسلامی (از سال ۱۳۴۳ تا پایان سال ۱۳۷۸)»، باستان‌پژوهی (نشریه هسته علمی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تهران)، سال دوم، شماره ۷، ص ۶۷-۵۹.

حصاری، مرتضی ۱۳۷۸ «یادداشت‌هایی از تاریخ و باستان‌شناسی ماد»، باستان‌پژوهی (نشریه هسته علمی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تهران)، سال دوم، شماره ۷، ص ۸-۶.

سعیدنیا، احمد ۱۳۷۸ «بازآفرینی همدان هروودت»، مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان - ایران، ۲۵ تا ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۸، به کوشش: آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر، جلد نخست، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۹۵، ص ۲۲۴-۲۱۳.

صراف، محمد رحیم ۱۳۷۲ «تحقیقات باستان‌شناسی در تپه هگمتانه همدان»، متن سخنرانی ارائه شده در: نخستین گردهمایی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی، شوش: پایگاه باستان‌شناسی (قلعه شوش)، ۲۵ تا ۲۸ فروردین ماه ۱۳۷۴، مدیریت پژوهش‌های باستان‌شناسی حوزه معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور با همکاری واحد میراث فرهنگی استان خوزستان (چاپ نشده)، چکیده آن در: میراث فرهنگی، شماره ۱۲ (ویژه‌نامه نخستین گردهمایی باستان‌شناسی ایران)، تابستان و پاییز ۱۳۷۳، ص ۱۸.

۱۳۷۴ «نویافته‌های معماری و شهرسازی در تپه هگمتانه (همدان)»، مجموعه مقالات نخستین کنگره تاریخ معماری و

یادداشت‌هایی باژگون درباره تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد ۲۱

- 1996 "Pre-Median Indo-Iranian Tribes in Northern Iran?", *Studies in Honor of Vladimir A. Livshits*, ed. by: Bromberg, C. A. and Skjærvø, P. O., Bulletin of the Asia Institute (n. s.) X, pp. 11-13. ص ۸۱-۵۷. معتمدی، نصرت‌الله
- ۱۳۷۴ «زبویه - قلعه‌های مان‌نائی، مادی»، مجموعه مقالات نخستین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان، ۷ تا ۱۲ اسفند ماه ۱۳۷۴، به کوشش: آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر، جلد نخست، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۴۶، ص ۳۵۷-۳۲۰.
- DRESDEN, M. J. 1970 "Middle Iranian", *Current Trends in Linguistics VI: Linguistics in South West Asia and North Africa*, ed. by: Sedcook, Th. A., The Hague-Paris, pp. 26-63. (به فارسی ترجمه شده است: «زبانهای ایرانی میانه»، مارک جان درسدن، ترجمه احمد تفضلی، بررسیهای تاریخی، سال ۹ (۱۳۵۲)، شماره ۶، ص ۵۴-۱، ارجاع ما بدین نسخه است).
- 1979 «سرخ‌دم لکی و نخستین اطرافگاههای کوچندگان در آغاز دوران تاریخی ایران»، مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان - ایران، ۲۵ تا ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۸، به کوشش: آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر، جلد سوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۱۲۴، ص ۳۴۲-۳۲۷.
- GENITO, B. 1986 "The Medes: a Reassessment of the Archaeological Evidence", *East and West XXXVII/1-3*, pp. 11-81. ملکزاده، مهرداد
- 1995 "The material culture of the Medes: limits and perspectives in the Archeological research", *Un ricordo che non si spegne, Scritti in memoria di Alessandro Bausani*. Istituto universitario Orientale, Dipartimento di Studi Asiatici, Series Minor L, Napoli, pp. 103-118. (به فارسی ترجمه شده است: «آثار فرهنگی مادها: محدوده‌ها و افتخار پژوهشهای باستان‌شناختی»، برونو جنیتو، ترجمه کریم علیزاده، باستان‌پژوهی، سال ۱ (۱۳۷۷)، شماره ۳، ص ۲۲-۲۴، این ترجمه متأسفانه اقتدایی دارد).
- 1974 «یادداشت‌های مادی ۱: جایگاه مادها در تاریخ ایران»، گزارشهای باستان‌شناختی (۱)، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۸۳، ص ۱۸۵-۱۷۱. مهاجری‌نژاد، عبدالرضا
- GERSHEVITCH, I. 1965 "Dialect Variation in early Persian", *Transactions of the Philological Society 1964*, pp. 1-29. بررسی تاریخ و تحلیل آثار هنری ماد از دیدگاه باستان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گرایش دوران تاریخی، استاد راهنما: علاءالدین آذری‌دمیرچی، استاد مشاور: علی‌اکبر سرفراز، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه آموزشی باستان‌شناسی، پنج + ۵ + ۱۸۲ ص، کتابنامه، جدولها، ۵۰ تصویر، چکیده انگلیسی. [ص ۲]، عنوان به انگلیسی.
- GINZEL, F. K. 1899 *Spezieller Kanon der Sonnen- und Mondfinsternisse für das Ländergebiet der klassischen Altertumswissenschaften und den Zeitraum von 900 v. Chr. bis 600 n. Chr.*, Bearbeitet auf Kosten und herausgegeben mit Unterstützung der Königlich Perussischen Akademie der Wissenschaften, Mit 3 Karten im Texte und einem Atlas von 15 koloriten Karten, Berlin: Mayer & Müller. viii + 271 pp + XV maps. نجفی، ابوالحسن
- 1966 غلط نویسیم، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی (چ ۳ با تجدیدنظر: ۱۳۷۰)، ده + ۴۶۶ ص. (فرنگی)
- BOUCHARLAT, R. 1998 "A la recherche d'Ecbatane sur Tepe Hegmataneh", *Neo-Assyrian, Median, Achaemenian and other studies in honor of David Stronach*, Vol. I., ed. by: Boucharlat, R. et al., *Iranica Antiqua XXXIII*, pp. 173-186.
- BROWN, S. C. 1986 "Media and secondary state formation in the Neo-Assyrian Zagros: an anthropological approach to an Assyriological Problem", *Journal of Cuneiform Studies XXXVIII/1*, pp. 107-119.
- 1988 "The Médikos Logos of Herodotus and the evolution of the Median state", *Achaemenid History III: Method and Theory, Proceedings of the London 1985 Achaemenid History Workshop*, ed. by: Kuhrt, A. and Sancisi-Weerdenburg, H., Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabij Oosten, pp. 71-86.
- DIARONOFF, I. M. 1956 *Istorija Mldii ot drevnejšix vremen do kontsa IV v. do n. e.*, Akademiia Nauk S.S.S.R., Moskva - Leningrad, 485 pp. (به فارسی ترجمه شده است: تاریخ ماد، ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، مجموعه ایران‌شناسی ۳۲، زیر نظر یارشاطر، احسان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، چ ۲ [ویرایش ۲]، تهران: پیام، ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۷)، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، چ ۵، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، ارجاع ما بدین نسخه است).
- 1970 "The Origin of the 'Old Persian' Writing system and the Ancient Oriental epigraphic and annalistic traditions", *W.B. Henning Memorial Volume*, ed. by: Boyce, M. and Gershevitch, I., Aisa Major Library, London: Lund Humphries, pp. 98-124.
- HANSMAN, J. H. 1990 "Caspian Gates", *Encyclopedia Iranica VII*, ed. by: Yarshater, E., pp. 61-62.
- HELM, P. R. 1981 "Herodotus' Médikos Logos and Median History", *Iran XIX*, pp. 85-90.
- HERZFELD, E. 1935 "Medisch und Parthisch", *Archäologische Mitteilungen aus Iran VI*, pp. 9-64.
- 1968 *The Persian Empire, Studies in Geography and Ethnography of the Ancient Near East*, Edited from the Posthumous Papers by: Walser, G., Wiesbaden: Franz Steiner Verlag GmbH, xxxiii + 392 pp. + map.
- JACOBY, F. (ed.) 1923-58 *Die Fragmente der griechische Historiker*, vols. I-III, Berlin - Leiden.
- JUSTI, F. 1895 *Iranisches Namenbuch*, Marburg, xxvi + 526 pp. (Reprografischer Nachdruck der Ausgabe Marburg, Hildesheim: Georg Olms Verlagsbuchhandlung, 1963).
- KNUAULT, W. 1976 *Das altiranische Fürstenideal von Xenophon bis Ferdousi, Nach den antiken und einheimischen Quellen dargestellt, in Verbindung mit: Nadjmabadi, S., Wiesbaden: Publikation der Generalverwaltung für die Veröffentlichungen des Kaiserlich Iranischen Kultusministeriums*, xii + 235 pp. (به فارسی ترجمه شده است: آرمان شهرداری ایران باستان از

(به فارسی ترجمه شده است: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ا. ت. اومستد، ترجمه دکتر محمد مقدم، تهران: فرانکلین، ۱۳۲۰، ۷۲۷ ص، ارجاع ما بدین نسخه است).

کسینف تا فردوسی از روی آثار نویسندگان یونان و روم و ایران، ولفگانگ کناوت با همکاری و ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، ویرسپان: از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵، ۳۲۰ ص، ارجاع ما بدین نسخه است).

PARPOLA, S.

1970 *Neo-Assyrian Toponyms*, Programming and computer printing by: Koskenniemi, K., Alter Orient und Altes Testament VI, Neukirchen-Vluyn: Verlag Butzon & Bercker Kevelaer, xxix + 408 pp. + map.

PARPOLA, S. and WATANABE, K.

1988 *Neo-Assyrian Treaties and Loyalty Oaths*, State Archives of Assyria II, Published by the Neo-Assyrian Text Corpus Project, Helsinki: The Helsinki University Press, bii + 123 pp. + ix pls. + 1 microfilm.

PEARSON, L.

1939 *Early Ionian Historians*, Oxford: Oxford University Press at the Clarendon Press, vi + 240 pp.

POSTGATE, J. N.

1989 "Mannäer", *Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie VIII/5-6*, pp. 340-342.

SANCISI-WEERDENBURG, H.

1988 "Was There ever a Median Empire?", *Achaemenid History III: Method and Theory, Proceeding of the London 1985 Achaemenid History Workshop*, ed. by: Kuhrt, A. and Sancisi-Weerdenburg, H., Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, pp. 197-212.

1994 "The Orality of Herodotus' Médikos Logos, or: The Median Empire revisited", *Achaemenid History VIII: Continuity and Change, Proceedings of the Last Achaemenid History Workshop, April 6-8, 1990-Arn Arbor, Michigan*, ed. by: Sancisi-Weerdenburg, H. et al., Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, pp. 39-55.

SCHMITT, R.

1990 "Medisch [Sprache]", *Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie VII/7-8*, pp. 617-618.

1994 "Deioces", *Encyclopædia Iranica VII/3*, ed. by: Yarshater, E., pp. 226-227.

SCURLOCK, J. A.

1990 "Herodotus' Median Chronology Again?! (συμ "including" or "excluding")", *Iranica Antiqua XXV*, pp. 149-163.

SEIBERT, J.

1985 *Die Eroberung des Perserreiches durch Alexander d. Gr. auf kartographischer Grundlage*, Beihefte zum Tübinger Atlas des vordern Orients, Reihe B (Geisteswissenschaften), Nr. 68, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, 233 pp. + maps.

STARR, I.

1990 *Queries to the Sungod: Divination and Politics in Sargonid Assyria*, State Archives of Assyria IV, Published by the Neo-Assyrian Text Corpus Project, Helsinki: The Helsinki University Press, bxiix + 409 pp.

WALSER, G.

1985 "Die Route des Isidorus von Charax durch Iran", *Archäologische Mitteilungen aus Iran XVIII*, pp. 145-156.

WEISSBACH, F. H.

1927 "Σιρράκη", *Paulys Real-Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft (n. b.) III, AII*, ed. by: Wissowa, G. et al., col. 399-404.

WISEMAN, D. J.

1958 *The Vassal-Treaties of Esarhaddon*, Iraq XX/1, London: British School of Archaeology in Iraq, ii + 99 pp. + 53 plates.

LECOO, P.

1974 "La langue des inscriptions achéménides", *Commemoration Cyrus, Actes du Congrès de Shiraz 1971 et autres études rédigées à l'occasion du 2500^e Anniversaire de la fondation de l'empire Perse*, Hommage Universel II, Acta Iranica II, Téhéran-Liège - Leiden: Bibliothèque Pahlavi - E. J. Brill, pp. 55-62.

1997 "La langue mède", *Le Monde de la Bible (Archéologie-Art-Histoire) CVI: Numéro spécial Musée du Louvre, L'Iran et la Perse*, p. 19.

LEVINE, L. D.

1972 "Prelude to Monarchy: Iran and the Neo-Assyrian Empire", *Iranian Civilization and Culture, Essays in Honour of the 2000th Anniversary of the Founding of the Persian Empire*, ed. by: Adams, C. J., Institute of Islamic Studies of McGill University, Montréal: McGill University Press, pp. 39-45.

1977 "East-West Trade in the Late Iron Age: a View from the Zagros", *Le Plateau Iranien et l'Asie centrale des origines à la conquête islamique, Leurs relations à la lumière des documents archéologiques*, ed. by: Deshayes, J., Colloques Internationaux du Centre National de la Recherche Scientifique No 567, Paris: C. N. R. S., pp. 171-186.

LIDDELL, H. G. and SCOTT, W. B.

1979 *An intermediate Greek-English Lexicon founded upon the seventh edition of Liddell and Scott's Greek-English Lexicon*, Oxford: Oxford University Press at the Clarendon Press (1st ed.: 1889), 910 pp.

LIVERANI, M.

1995 "The Medes at Esarhaddon's Court", *Journal of Cuneiform Studies XLVII*, pp. 57-62.

LUCKENBILL, D. D.

1926 *Ancient Records of Assyria and Babylonia I: Historical Records of Assyria from the Earliest Times to Sargon*, Chicago: University of Chicago Press, xvi + 297 pp.

MACKENZIE, D. N.

1959 "The Language of the Medians", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies XXII/2*, pp. 354-355.

MAYRHOFER, M.

1968 "Die Rekonstruktion des Medischen", *Anzeiger der österreichischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-historische Klasse CVII*, Wien, pp. 1-22.

MEDVEDSKAYA, I. N.

1995 "Byvali li assiriitsy v Ekbatana?", *Vestnik Drevnej Istorii 1995/II*, pp. 147-155.

MUSCARELLA, O. W.

1987 "Median Art and Medizing Scholarship", *Journal of Near Eastern Studies XLVI/2*, pp. 109-127.

1994 "Miscellaneous Median Matters", *Achaemenid History VIII: Continuity and Change, Proceedings of the last Achaemenid History Workshop, April 6-8, 1990-Arn Arbor, Michigan*, ed. by: Sancisi-Weerdenburg, H. et al., Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, pp. 57-64.

OLMSTEAD, A. T.

1948 *The History of the Persian Empire (Achaemenid period)*, Chicago: University of Chicago Press, xix + 576 pp.